جایگاه صبر و سکوت در آیات و روایات اسلامی

- معانی و مفاهیم صبر

« صبر» بر وزن فَعل مصدر ثلاثي مجرد است به معني خويشتن داري و اصل آن به معني «حبس» است. دركتاب «مفردات» ذيل واژه «صبر» چنين آمده است: «صبر» در لغت عرب به معناي حبس و در تنگنا و محدوديت قرار دادن است. برخي نيز آن را بازداشتن نفس از اظهار بي‌تابي و بي قراري دانسته‌اند.» (راغب اصفهاني: ص 474)

صبر در معناي اسمي نام درختي است كه شيره تلخي دارد . ودر مثلي كه مي گويند : «صبر هرچند تلخ است ولي ميوة شيرين دارد» به نام اين درخت ايهام دارد .

در كتاب قاموس قرآن قرشي ذيل صبر آمده است: «صبر در لغت به معنای حبس است. در اقرب الموارد آمده است: «صبر‌الدابة» یعنی حیوان را بدون علف نگه داشت.صبر به معنی خویشتن داری و حبس نفس از چیزی است كه شرع و عقل از آن نهی می‌كند، صبر به حسب اختلاف موارد فرق می‌كند. اگر خویشتن داری در مصیبت باشد، آنرا صبر می‌گویند اگر در جنگ باشد شجاعت نامند و اگر در حوادث باشد آن را سعهٔ صدر می‌نامند. در تفسیر عیاشی از حضرت صادق (ع) نقل شده است: «... اصبروا عَلَی الفرائض و صابروا علی المصائب و رابطوا علی الائمة» (قرشی، 1388، ج 4/ 106)

علي اكبردهخدا، در كتاب لغت‌نامه اين واژه را در زير مدخل صبر چنين معني مي‌كند: «صبر. َ (ع مص، اِمص) شکیبیدن. شکیبایی. شکیبایی کردن. پائیدن. نقیض جزع. و درکشاف اصطلاحات الفنون آرد: صبر بفتح و سکون به معنی شکیبايي است. سالکان گفته‌اند: تصبر واداشتن نفس است بر مکاره و تجرع مرارت؛ یعنی اگر آدمی صبر را مالک نبود بایست که بکوشد و نفس خود را بصبر وادارد و صبر ترک شکایت است جز بسوی خدا. سهل گوید صبر انتظار فرج خداست و آن فاضل‌ترین خدمت و برترین آن است، و جز سهل گوید: صبر آن است که در صبر صابر باشی و معنی آن اینکه؛ در بلاها و شدائد خروج از آن نبینی. و گفته‌اند صبر آن است که بنده را اگر بلا برسد ننالد، و رضا آنکه بنده را اگر بلا برسد ناخوش نگردد. دهنده و ستاننده خداست ترا در این میان چکار است. و بعضی گویند اهل صبر بر سه مقامند: اول ترک شکایت و این درجة تائبان است دوم رضا بمقدور و این درجة زاهدان است سوم محبت؛ آن است، که مولی با وی کند و این درجة صدیقان است و گفته‌اند صبر ترک شکایت از الم بلوی است جز بسوی خدا چه خدا ایوب را بر صبری که کرد ثنا فرستاد و فرمود: انا وجدناه صابراً (قرآن كريم38-44) و ایوب در دفع مضرت از خود شکایت بخدا برده بود که فرماید*:* إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (قرآن كريم 21-83) و در تفسیر کبیر در ذیل قول خدا و بشر الصابرین (قرآن كريم2-155 )آرد که صبر دو قسم است یکی بدنی و آن تحمل بدن است مشقات را و دیگر نفسانی و آن بازداشتن نفس است از مشتهیات طبع؛ و این قسم اگرصبر از شهوت باشد آن را عفت نامند و اگر بر احتمال مکروه باشد اسامی مختلف دارد چنان که صبر در مصیبت را صبر نامند و اگر صبر در حال غنی باشد آن را ضبط نفس نامند و اگر در نبرد باشد شجاعت خوانند و اگر در کظم غیظ بود حلم نامند و اگر در نوائب باشد سعة صدر گویند و اگر در اخفاء کلام بود کتمان سر نامند و اگر در فضول عیش باشد زهد گویند و اگر بر مقدار کمی از مال بود قناعت خوانند و این همه را صبر نامند. قال اﷲ تعالی: و الصابرین فی البأساء و الضراء و حین البأس (قرآن كريم،2-77 ) غزالی گوید: صبر از خواص آدمی است و بهايم را صبر نبود چه شهوت بر آنها مسلط است و عقلی که با شهوت معارضه کند ندارند و در ملائکه نیز صبر متصور نیست چه آنان شوق مجرد به حضرت ربوبیت‌اند و شهوت بر ایشان مسلط نیست تا آنان را از شوق بحق و میل بدرجة قرب بازدارد اما در آدمی شهوت و عقل هر دو موجود است و با یکدیگر معارض و هرگاه عقل سد راه شهوت شود آن را صبر نامند.» (دهخدا، 1377: ذيل صبر)

در تمام كتاب‏هاى آسمانى و گفتار همه پيامبران و اولياء خدا و امامان(ع) با تاكيدهاى فراوان به صبر و استقامت سفارش شده است به طوری­که آن را اكسير اعظم و كيمياى كليدى مشكلات دانسته‏اند و ضد آن را موجب انحرافات و بدبختی­هاى ويرانگر مى‏دانند. به قول مولانا:

« صد هزاران كيميا حق آفريد              كيميايى همچو صبر آدم نديد»

(مولوی، 1383، ج7: 483)

در سايه داشتن ويژگی صبر و پايداری است که انسان مي­تواند در عرصه­های مختلف زندگی فردی و اجتماعی، مادی و معنوی رشد و تكامل نموده و به اهداف خويش دسترسی پيدا نمايد.

**- صبر در قرآن كريم.**

صبر و استقامت از واژه‏هايى است كه در قرآن با تعبيرات گوناگون، بيش از دويست بار آمده است، و از مفاهيم بسيار مهمى است كه در سرلوحه دستورهاى سرنوشت‏ساز قرآن قرار گرفته است، در حدى كه پاداش صابران، صلوات و درودهاى پى در پى خداوند معرفى شده، و آن‌ها به عنوان هدايت يافتگان ناميده شده‏اند.

« مي‌توان ادعا كرد كه مفهوم صبر به معناي فضيلتي غير قابل انكار مورد توجه و تاكيد قرآن است. در اين مفهوم صبر عبارت از تحمل و شكيبايي در برابر سختي‌ها و بلايا و مصيبت‌ها و از دست دادن جان و مال و مسائل مرتبط با آن در دنياست. از اين رو قرآن در آيه‌اي با برشمردن مصاديقي از اين مصيبت‌ها و از دست دادن‌ها، به ستايش صابران مي‌پردازد و مي‌فرمايد*:* « وَ لَنَبْلُوَنّكُم بِشىْ*‏ءٍ مِّنَ* الخَْوْفِ *وَ* الْجُوع *وَ* نَقْصٍمِّنَالأَمْوالِ *وَ* الأَنفُسِ *وَ* الثّمَراتِ *وَ* بَشرِ الصابرِينَ؛ (قرآن كريم2 -157) و ما شما را به چيزهايي چون ترس از آينده و گرسنگي و كمبود و از دست دادن‌هايي در جان و مال و ميوه‌ها مي‌آزماييم و تو به افرادي كه صبر پيشه مي‌كنند مژده بهشت را بده با توجه به كاربردهاي قرآني واژه صبر با مشتقات آن 103 بار در 93 آيه و 45 سوره قرآن به كار رفته است.» (کلانتری1383: 322)

سوره آل عمران صابران را كساني بر مي‌شمارد كه در برابر مصيبت‌ها و هر بلا و سختي و فشاري كه بر انسان وارد مي شود و چيزي را از او مي‌گيرد، تحمل كرده و سستي و ضعف به خود راه نمي‌دهد و ناتوان و عاجز نمي‌شود. بنابراين صبر و شكيبايي در آيات قرآني به معناي تحمل سختي‌ها و مصيبت‌ها و مشكلات است به گونه‌اي كه مهار امور از دست انسان بيرون نرود و كنترل اوضاع را به دست عواطف و احساسات نسپرد و با عقلانيت و تدبير عقل و شرع، استقامت و پايداري كند تا به مقصد خويش برسد و آن چه را مي‌خواهد به دست آورد؛ زيرا صبر و شكيبايي رمز توفيق انسان است و با آن مي‌تواند از آزمايش و ابتلاي الهي سربلند بيرون آيد. (قران كريم،3: 186) از اين روست كه مساله صبر و شكيبايي در ميدان جنگ به عنوان يك اصل اساسي براي دست‌يابي به پيروزي بر شمرده شده و به مومنان صابر وعده پيروزي و ظفر داده شده است.» (قران كريم 8 : 65)

فریده حسین ثابت در كتاب«مبانی دینی و روانشناختی صبر» مي‌نويسد: « صبر و كلمات هم خانواده آن در بيش از يك صد مورد در قرآن كريم ذكر گرديده و اين نشان دهنده اهميت كليدي اين معنا و مفهوم و عمل به آن در زندگي دنيوي و اخروي انسان است. از اين ميان حدود بيست مورد كلمه «اصبر» كه امر به صبر است قرار دارد ودومرتبه نيز كلمه «اصطبر» آمده كه موكدتر از اصبر مي‌باشد. در تعدادي از آيات قرآن همگام با ذكر صبر به ساير صفات نيك وملكات فاضله انساني اشاره شده كه نمايانگر اين نكته است كه اگر حقيقت صبر در جان و وجود آدم بنشيند،. تعدادي از آيات نيز نتايج و ثمراتي را براي صبر و صابرين ذكر كرده كه از جمله مي‌توان به پيشوايي رسيدن صابران، اتمام نعمت پروردگار بر بندگان، پرداخت و جزاي ثواب دنيوي و اخروي به بهترين صورت ممكن، معيت خداوند با صابران و ياري شدن توسط فرشتگان را ذكر كرد.» (حسین ثابت، 1388: 42)

خداوند در آيه 177 سوره بقره مصاديق صبر را بيان مي‌كند كه مي‌تواند نوعي دسته بندي و تقسيم براي صبر و اقسام آن باشد. خداوند در اين آيه مي‌فرمايد: وَالصّابِرينَ فِي البَأْساءِ وَالضَّرّاءِ وَحِينَ البَأْسِ؛ شكيب ورزاني در هنگامه مصايب و دشواري‌هاي زندگي و فقر و نداري و زيان‌ها و در هنگام جنگ و كارزار. [صبوري مي‌كنند].

**- زمينه‌هاي صبر در قرآن كريم**

بی گمان یکی از خصلت‌ها و فضیلت‌های انسانی تحمل و بردباری بر مشکلات و سختی‌هایی است که از هر سوی به انسان هجوم می‌آورد. انسان زمانی می‌تواند در برابر سختی‌ها و مصیبت‌ها، خود را بیمه نماید و با هر مصیبتی جزع و فزع نکند که از خصلت صبر برخوردار باشد. این خصلت در آموزه‌های قرآنی به عنوان یکی از برترین فضایل انسانی شمرده شده و دارندگانش به بزرگی ستوده و تکریم شده‌اند.از کسانی که در گروه صابران مورد ستایش و تجلیل قرار گرفته‌اند، پیامبران بزرگ خداوند هستند که به جهاتی چند به داشتن این خصلت و فضیلت ستوده شده و در قرآن گرامی داشته شده‌اند. با توجه به نگرش منفی و گاه تحلیل و تبیین نادرست مفهوم صبر، برداشت‌های ناروایی از آن می‌شود به طوری که گاه این خصلت از فضیلت به حد رذیلت فرو می‌آید و به جای آن که بستری برای کمال انسانی باشد خود عاملی بازدارنده و مانعی بزرگ برای آن معرفی می‌شود. از این رو بازخوانی مفهوم صبر برپایه آموزه‌های قرآنی ضرورتی است که می‌بایست انجام پذیرد.

برای این که شخص به مقام صبر دست یابد و صابر و شکیبا گردد می‌بایست از نظر اعتقادی و بینشی و نیز نگرشی به گونه‌ای باشد که مشکلات و مصیبت‌های گوناگون را برتابد و جا نزند. قرآن در برخی از آیات به بسترهای ایجادی صبر اشاره کرده است که در این جا به برخی از آن‌ها پرداخته می‌شود.

**- صبر، ابزار تكامل:**

سيّد اصفهانی، در كتاب مقام صبر مي‌نويسد: « انسان می‌بایست به این باور برسد که دنیا برای انسان بستری برای آزادسازی ظرفیت‌هاست و در این جاست که می‌تواند راه تکامل را در پیش گیرد و به کمال شایسته‌اش برسد. باور به این که مصیبت‌هایی که بر او وارد می‌شود زمینه‌ساز بروز استعدادها و توانمندی‌هایی است که در او سرشته شده و در این مشکلات و سختی‌ها خود را آزاد می‌سازد و به فعلیت می‌رساند. باور به این فلسفه وجودی بسیاری از مصیبت‌ها و آزمایش‌ها، توانمندسازی و ظرفیت سازی برای رشد و تکامل اوست و این باور که در شکیبایی می‌تواند به کمال خود برسد، یکی از بسترهای مناسب تعالی و تکامل بشر است. (قرآن كريم 25-۲۰) این‌ها شماری از امور بینشی و نگرشی است که به انسان کمک می‌کند تا شخصی صابر و شکیبا شود. در حقیقت این مسایل و اعتقادات، زمینه ایجادی صبر را فراهم می‌آورد.» (سيّد اصفهانی،1384: 62)

**-سرمشق گيري از قهرمانان صبر:**

سرمشق گيري از قهرمانان صبر در قرآن كريم بارها ذكر گرديده است. خداوند مصايب و سختي‌هايي را كه بر پيامبران بزرگ در طول حيات مبارك آنان رخ داده است توصيف مي‌نمايد و از انسان‌ها مي‌خواهد در برابر ناملايمات زندگي با الگو گيري از پيامبران خدا از خود مقاومت و صبوري نشان دهند.

اصغر عابدزاده در كتاب صبر در كلام وحي مي‌نويسد: «انسان به طور طبیعی از الگوها پیروی می‌کند و آنان را سرمشق زندگی خویش قرار می‌دهد. الگوها به یاد می‌آورند که انسان، هم قادر به عبور از بحران مشکلات و مصیبت‌هاست و هم این که این راه پیش از این پیموده شده و انسان‌هایی با پیروی از راه صبر و شکیبایی به پیروزی و مقصد و مقصود رسیده‌اند.

از این رو قرآن به کسانی که گرفتار مصیبت هستند الگوهایی را مطرح می‌کند که از آن میان پیامبران‌ اولوالعزم (علیهم‌السلام) هستند: «فَاصْبِرْ كِما صَبَرَ *اولوا الْعَزمِ* مِنَ الْرُسل»؛ ( قرآن كريم، 46- ۳۵) پس همانند پیامبران دارای عزم و اراده قوی شکیبایی ورز و جزع و فزع نمی‌کند.» (عابدزاده، 1385: 43)

**- صبر در مقام توّكُل به لطف خداوند:**

انسان می‌بایست به این مسئله امید داشته باشد که در پی هر تنگنا و سختی و مصیبتی، آرامش و آسایش و آسانی است؛ بلکه به این مقام از باور برسد که این گشایش فراتر و بیش‌تر و از نظر شمارش نیز افزون‌تر از مصیبت و سختی است که بدان مبتلا شده بود.

علي محمد حيدر نراقي در كتاب، صبر كيمياي سعادت مي‌آورد: «خداوند می‌فرماید پس از هر عسر و سختی آسانی است. (انشراح آیات ۵ و ۶) این آسانی هم در دنیاست و هم در آخرت می‌باشد. به این معنا که وی دو سود در دنیا می‌برد و یا دست کم از گشایش و آسانی دوگانه‌ای برخوردار می‌گردد.

خداوند در آیات ۴۱ و ۴۲ سوره نحل بیان می‌کند که این پاداش‌ها در همین دنیا خواهد بود و اختصاص به آخرت ندارد و ما برای صابران در همین دنیا جایگاه نیکو و پاداش خوب در نظر گرفته‌ایم» (حيدر نراقي‌،1383: 152)

**- صبر در مقام فرمانبرداري خداوند**

انسان می‌بایست به این بینش دست یابد که همه هستی در دست با اقتدار فرزانه‌ای آگاه و دانا و توانا می‌گردد و هیچ چیزی از دایره قدرت و علم او بیرون نیست. از این رو باید بداند که هر چیزی از بد و خوب می‌رسد، با علم و آگاهی خداوند است. بنابراین اگر بدی و آسیبی به او رسد بداند که از سوی خداوند است و اوست که امور هستی را می‌گرداند و به افرادی چیزی می‌دهد و یا می‌گیرد

« سنت خداوند این است که می‌بایست همگان را بیازماید و سنت آزمون و ابتلا را بشناسد و آن را باور داشته باشد: احسب الناس ان قالوا آمنا و هم لایفتنون (قرآن، 2-۱۵6 ) و بر این عقیده باشد که آزمون امت سخت‌تر و دشوارتر است و به صرف این که بگوید ایمان آوردیم نمی‌تواند خود را در آرامش و آسایش ببیند» (عابدزاده، 1385: 103)

پايدارى در فرمانبردارى از خداوند واجراى برنامه‌اى در زندگى كه در خور بندگى خداوند باشد يكى ديگر از مهم‌ترين زمينه‌هاى صبر است.

«امام غزالى به اين نكته توجه كرده مى‌گويد: صبر در مقام بندگى خداوند بس دشوار است. زيرا انسان طبيعتاً از بندگى و بنده بودن نفرت دارد و مدعى خدايى است و دلش مى‌خواهد بجاى عبوديت ربوبيت كند.» (قرائتي، 1385: 152)

«يكى از عرفا گفته است: يكايك افراد بشر ادعايى راكه فرعون برزبان مى‌آورد و مى‌گفت: انا ربكم الاعلى! در مغز خود مى‌پرورانند; چيزى كه هست فرعون زمينه اجتماعى آماده‌اى در اختيار داشته است و در زمان او مردمى مى‌زيسته‌اند كه اين زبونى را پذيرفته‌اند و زيربار ادعاى او رفته‌اند به تعبير قرآن: فاستخف قومه فاطاعوه.» (قرآن كريم 43- 54)

هر فرد انسانى درهر شرايطى كه به سر مى‌برد، در رفتارى كه با خدمت گزاران و زيردستانش و كسانى كه به نحوى تحت فرمانش هستند با زبان بى‌زبانى اين ادعا را دارد و مى‌خواهد اين رؤياى خود را جامه عمل بپوشاند. ممكن است نتواند با صراحت چنين ادعايى را بر زبان براند ولى مگر نه اين است كه با آن غيظ و غضبى كه در برابر كوتاهى يا اشتباه يكى از زير دستانش از خود نشان مى‌دهد مى‌خواهد بفهماند كه نسبت به آنان برترى دارد! و به عبارت ديگر در خور امكانات ناچيزش مى‌خواهد جامه كبريايى خداوند را اگر براى چند لحظه هم شده در بر كند. عبوديت و بندگى به هر ترتيب و به هر شكل براى انسان دشوار است. هريك از عبادات به مناسبتى براى انسان ناخوشايند است: نماز به خاطر سستى. زكات به خاطر بخل و دنيا دوستى. و حج و جهاد به خاطر هر دو. بنابراين صبر در مقام بندگى و پرستش خداونددر حقيقت صبر و مقاومت در برابر سختى‌ها و دشوارى‌هاى گوناگون است.بنده‌اى كه مى‌خواهد فرمانبردار خداوند باشد در دو مرحله نيازمند صبر است: مرحله اول پيش از انجام عبادت: صبر در اين مرحله پشتوانه اين است كه بنده نيتش را پاك گرداند و با اخلاص تمام عبادت را شروع كند و نگذارد انواع و اقسام خودنمايى و ريا آن را بيالايد و عزم جزم كند كه كار را تا به آخر خالصانه براى خداوند به جاى آورد. اين چنين صبرى براى كسى كه از ماهيت نيت و اخلاص وآفات ريا و نيرنگ هاى نفس انسانى با خبر باشدصبر بسيار دشوارى است.

مرحله دوم در حين انجام عبادت: به اين معنا كه انسان در اثناى عمل لحظه‌اى از اوج مقام قرب الهى فرود نيايد و از به جاى آوردن آداب و مستحبات عبادت فروگذارى نكند و براى مقاومت با عوامل داخلى و خارجى كه دم به دم مى‌خواهند عزيمت او را سست كنند و توجه او را به مقام پروردگار بكاهند از نيروى صبر مدد بگيرد. صبر در اين مرحله هم كار آساني نيست.» (همان: 195)

**-صبر و ايمان به مشيّت خداوند**

یکی دیگر از مسایلی که به انسان کمک می‌کند تا در برابر دشواری‌ها و مصیبت‌ها صبر پیشه کند، باور به قضا و قدر است. وقتی انسان بداند که هر چیزی که انسان بدان گرفتار شده بر پایه برنامه‌ای از پیش تعیین شده است، بی‌تابی کم‌تری از خود بروز می‌دهد. به ویژه کسانی که می‌دانند که این از ناحیه خداوندی حکیم و فرزانه است.

« خداوند در آیه ۲۲ سوره حدید به قضا و قدر در مصیبت‌ها و سختی‌ها این گونه اشاره می‌کند: مَا أَصَابَ مِن مُصِیَبةٍ فِی الْأَرْضِ وَلاَ فِی أَنفُسِکُمْ إِلَّا فِی کِتَابٍ مِن قَبْلِ أَن نَبْرَأَهَا إِنَّ ذلِکَ عَلَى‏ اللَّهِ یَسِیرٌ...؛ به هیچ کس مصیبتی در بیرون (زمین) و یا در جانشان نمی‌رسد مگر آن که پیش از این، در کتابی نوشته شده است و برای خداوند این کار آسان است.» (عابدزاده، 1385: 129)

بنابراین انسان نمی‌بایست از آن چه از دست داده اندوهگین شود و افسوس بخورد و به آن چه به دست آورده شادمان گردد.در این آیه از مردم می‌خواهد که به مصیبت‌های وارده این گونه بنگرند که آن‌ها از جانب خداست و قضا و قدر حتمی است که می‌بایست انجام شود و انسان در برابرش شکیبایی کند نه آن که افسوس و حسرت بخورد و به حزن و اندوه دچار شود. انسانی که معتقد به قضا و قدر و سنت الهی باشد واکنشی مثبت از خود بروز می‌دهد که همان شکیبایی و صبر است؛ زیرا می‌داند که سنت و قوانین الهی قابل تغییر نیستند.

**- جايگاه صبر و صابران در قرآن**

جايگاه صبر و صابران در قرآن با بررسى مواردى كه در قرآن سخن از صبر به ميان آمده است به وضوح آشكار مى‌شود و هرگونه ترديد را از ميان مى‌برد كه از ديدگاه قرآن صبر والاترين و بالاترين درجه دين دارى است و بزرگ‌ترين امتياز اهل ايمان به حساب مى‌آيد و بندگان شايسته خداوند به هر مقامى كه رسيده‌اند در پرتو آن بوده است. صبر مهم‌ترين شاخه درخت ايمان است و مطمئن‌ترين كشتى نجات است. قرآن صبر را كليد هر خير و نيكى و دروازه خوشبختى و كامرانى دنيا و آخرت دانسته است. اين مطلب وقتى روشن‌تر مى‌شود كه ببينيم خداوند در چه رابطه‌هايى از صبر سخن گفته است و جايگاه صبر و صابران را در قرآن كه نسخه ديگرى از كتاب آفرينش است چگونه تعيين كرده و كجا نشان داده است. ويژگى‌هاى بيان قرآنى در رابطه با صبر به قرار زير است:

1 . صبر و يقين. در آيه 24سوره سجده

2. صبر و شكر. در آيه 5 سوره ابراهيم آيه 5 آيه31 سوره لقمان. آيه 19 سوره سبا. آيه33 سوره شورا.

3 . صبر و توكل. در آيه 42 سوره نحل

4. صبر و نياش. در آيه 153 سوره بقره:

5 .صبر و تسبيح. در آيه 48: سوره طور

6 . صبر واستغفار. در آيه 55: سوره مؤمن

7. صبر و جهاد. در آيه 31: سوره قتال

8 . صبر و عمل صالح. در آيه 11

9 . صبر و تقوا. در آيه 120: سوره آل عمران آيه 186 سوره يوسف آيه 9

010صبر و حق. در آيه 3: سوره عصر

11. صبر و مهربانى. در آيه 17 سوره 90 (بلد)

3-5. سيماي صابران در قران كريم

ديگر شيوه‌اى كه قرآن براى بيان ارزش و اهميت صبر و خاطر نشان ساختن عنايت ويژه آيين اسلام به آراستن سيماى مؤمنان به زيور صبر معمول داشته است اين است كه در لباس داستان تابلوهاى گويا و آموزنده‌اى را از زندگانى صابران بزرگ تاريخ كه هريك در زمينه خاصى الگوى صبر بوده‌اند ارائه مى‌دهد.

**-حضرت ايوب(ع) اسطوره صبر در برابر سختي‌ها**

مشهورترين قهرمان صبر در تاريخ بشر كه همه جا نامش با صبر همراه است حضرت ايوب است. شهرت صبر ايوب آن چنان است كه ضرب‌المثل شده است. صبر ايوب عبارت بوده است از اين كه آن حضرت دچار بيمارى سختى مى‌شود و در همان اثنا همسر و فرزندانش را نيز از دست مى‌دهد. در قرآن نام حضرت ايّوب چهار مرتبه ذكر شده است كه در دو مورد آن داستان (ضبُرّ ايوب) عنوان شده است.

خداوند متعال از حضرت ايوب با عبارات گوناگون و به عناوين مختلف تجليل كرده است: 1- واذكر: داستان حضرت ايوب را با خطاب به پيامبر اسلام آغاز مى‌كند و او را به عنوان الگوى صبر وشكيبايى به پيامبر گرامى اسلام معرفى مى‌نمايد.2-. عبدنا: بنده ما. به جاى اين كه بفرمايد: (عبداً لَنا)، يكى از بندگان ما 3-. رحمة منّا: خداوند مى‌فرمايد: او را مشمول رحمت خاص خويش گردانيديم 4- إنّا وجدناه صابراً: خداوند با تأكيد فراوان بر (صابر بودن) وى گواهى مى‌دهد. 5-. نعم العبد: بالاترين ستايش قرآن از انسان اين است كه خداوند او را به عنوان (عبد) خود معرفى كند و از آن بالاتر اين كه در باره كسى بگويد: (نعم العبد) (چه بنده خوبى!). 6-. إنّه اُوّاب: (اواب) صيغه مبالغه است از (اوب) به معناى رجوع و روى آوردن. خداوند مى‌فرمايد: «ايوب بنده صاحبدلى بود كه همواره روى دلش به جانب ما بود و جز ما به هيچ چيز و هيچ كس نمى‌انديشيد» (قرائتی،1373: 42)

**- حضرت يعقوب، اسوه صبر و گذشت**

براى حضرت يعقوب در طول زندگى مصيبت‏ها و حوادث تلخى پيش آمد كه كمتر كسى ياراى تحمل آن را داشت و رأس آنها فراق چندين ساله‏ يوسف، عزيزترين فرزندش بود. با عنايت به اين‏كه وى بر اساس علم الهى از ارزش و منزلت والاى يوسف با خبر بود، از دست دادن يوسف برايش سخت گران آمد. يعقوب در اين مصيبت‏ها غرق بود، اما آنى از ذكر خدا و سپاس نعمت‏هاى او غافل نگشت و با توكل بر ذات حق تعالى شكيبايى ورزيد و به رحمت و فرج الهى اميدوار بود؛ از اين ‏رو چون خبر مرگ يوسف را به او دادند گفت: قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ (قرآن: 12-18) گفت: بلكه نفس شما كار بدى را پيش شما آراسته است پس اينك، صبرى نيكو مى‏كنم.

به علاوه، دربرابر فرزندان خطاكار و حسودش كه با سهل انگارى يا خيانت موجب اين مصيبت شده بودند عفو و گذشت و حتى آمرزش خواهى در پيش گرفته بود، كه اين از نهايت كرامت و بزرگوارى او حكايت مى‌كرد؛ «قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّى إِنَّه هُوَ الغَفُورُ الرَّحِيمُ؛» (قرآن: 12-98)

زمانى كه فرزندان خطا كارش، يوسف را به چاه انداخته و عذرهاى باطلى تراشيدند، گفت: فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ المُسْتَعانُ عَلى‏ ما تَصِفُونَ (قرآن:12-18) و اينك صبرى نيكو براى من بهتر است و خدا بر آنچه وصف مى‏كنيد، يارى ده است.

و چون در يكى از سفرهاى فرزندانش به حضور عزيز مصر، برادر ديگر يعنى بنيامين را نيز از دست دادند و بازگشتند، يعقوب اميدوارانه گفت: فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِى بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ العَلِيمُ الحَكِيمُ؛» (قرآن :12-83) پس صبر من صبرى نيكوست، اميد كه خدا همه آنان را به سوى من باز آورد، كه او داناى حكيم است.» (جزايرى، 1388: 202)

**-حضرت يوسف ، قهرمان صبر و شكيبايي در برابرگناه**

يكى ديگر از قهرمانان صبر كه در قرآن معرفى شده است حضرت يوسف است. بلاهاى گوناگون همچون حلقه‌هاى زنجيرى مرگبار دست و پا و سر و پيكر زندگى يوسف را در برگرفته است. در سراسر زندگيش هنوز از يك گرفتارى و مصيبت خلاصى نيافته است كه دچار بلاى ديگرى مى‌شود كه دشوارتر از پيش است.از نزد برادران دور مى‌شود گرفتار همسر جوان و خوشگذران عزيز مصر مى‌شود. رهايى او از دام آن دختر دربارى شهوت‌ران منجر به زندانى شدنش مى‌شود. با پايان گرفتن سال‌هاى سختى و شدت زندان گرفتار نوع ديگرى از بلاياى دنيا مى‌شود و رفاه و عافيت و نعمت و بركت به او روى مى‌آورد. درعين حال مشكل‌ترين مسؤليت‌هاى اجرايى كشور مصر را برعهده دارد. در آن سال‌هاى قحط و خشك سالى حضرت يوسف وزير كشاورزى و دارايى و مسؤل جيره بندى ارزاق عمومى است و در سال‌هاى آخر قحطى به عزيزى مصر مى‌رسد در كنار همه اين گرفتارى‌ها محنت غربت و دورى از پدر و مادر و برادرانش را هم بايد تحمل كند.

محسن قرائتي در سيماي صابران در اين باره مي‌نويسد: « هيچ يك از فراز و نشيب‌هاى زندگى نمى‌تواند سلاح صبر يوسف را كُند نمايد و يا قامت استقامت او را خم كند و كوچك‌ترين تأثير نامطلوبى در روحيه‌اش بگذارد. بنابراين چه جاى شگفتى است كه خداوند اين چنين به او مكنت دنيوى و منزلت اخروى عنايت فرمايد. اين ها همه پاداش صبر و تقواى اوست.كليد رمز داستان يوسف و برادرانش و راز موفقيت وى بر آن همه مشكلات و موانع گوناگون همان تقوا و صبر است. جلوه ديگرى از صبر يوسف هنگامى بود كه فرمان شاهانه داير بر آزادى او از زندان صادر گرديد. حضرت در برابر اين روزنه‌ رهايى از زندان به هيچ وجه ذوق زده نمى‌شود و خود را نمى‌بازد. با آن كه چندين سال است كه در زندان به سر برده است بيش از آن كه در انديشه بيرون آمدن از زندان باشد خواهان رسيدگى به اتهامات ناروايى است كه به او زده‌اند تا بى‌گناهى و پاكدامنى او بر همگان آشكار شود و راه آن هوسرانان به سوى او بسته شود. نتيجه اين صبر هشيارانه و اين اقدام آگاهانه آن بود كه پادشاه مصر پس از انجام تحقيقات و به ثبوت رسيدن بى‌گناهى او اين بار مشتاقانه گفت: او را به نزد من بياوريد تا او را مشاور خاص خويش گردانم! و وقتى به دربار رفت پادشاه مصر كه مردم سراسر مصر جبين بر خاك آستانش مى‌ساييدند آن تجليل و تكريم را از او معمول داشت. (فشرده مفاهيم آيات50 تا 54 سوره يوسف) و مهم‌تر اين كه از همين روزنه بود كه بالأخره آفتاب جهان تاب حكومت و عزت خداوندى به تاريكخانه كشور پادشاهى مصر تابيدن گرفت و مردم مصر پس از ساليان درازاز ظلمات حكومت طاغوت بيرون آمدند و چشمشان به نور عدالت و ايمان روشن گرديد.» (قرائتی،1373: 83)

**-حضرت اسماعيل اسوه صبر در فرمانبرداري از خداوند**

در داستان حضرت اسماعيل نوع ديگرى از صبر جلوه كرده است: صبر در فرمانبردارى خداوند و خالصانه گردن سپردن به فرمان الهي. او با خرسندي و رضايت در برابر فرمان خداوند سر خم مي‌كند و جان خويش را براي قرباني شدن در طبق اخلاص مي‌نهد.

شهباز آزادمهر مي‌نويسد: «حضرت ابراهيم خليل‌الله در خواب مى‌بيند كه دارد فرزند نوجوانش اسماعيل را ذبح مى‌كند. خواب پيامبر وحى خداوندى است. درنگ را جايز نمى‌شمارد. پسرش را فرا مى‌خواند و موضوع را با او در ميان مى‌گذارد (سوره صافات): يابُنَيَّ إِنِّى أَرَي فِى المَنامِ إِنّى أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَري. در نگاه نخستين عبارت ساده و كوتاهى به نظر مى‌آيد كه در چند ثانيه بر زبان رانده مى‌شود. امّا اگر در نظر بگيريم كه اين سخن را پدر پيرى به پسر نوجوانش مى‌گويد آنگاه به اهميت آن پى مى‌بريم. اسماعيل با گفتن دو جمله در پاسخ پدر نام خود را در طومار پيامبران و صابران راستين جاودانه ساخت: جمله اول: (ياأَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ): پدر جان! آن چه بدان مأمورى به جاى آور; يعنى: حتى منتظر شنيدن پاسخ من مباش و امر پروردگار را بى درنگ اجرا كن. حتى نگفت: (إِفْعَلْ بى ماتُؤْمَرُ) (هر كار كه دستور دارى با من بكنى بكن!) گويى نمى‌خواهد اصلا خودش را به حساب آورد. جمله دوم. (سَتَجِدُنى إِنْ شاءَ االه مِنَ الصِّابِرينَ) قول مى‌دهم ـ اگر خداوند بخواهد ـ به شما ثابت كنم كه در شمار صابران هستم! ادعاى قهرمانى و شجاعت ندارد، كار خود را به خداوند وا مى‌گذارد و فقط اظهار اميدوارى مى‌كند كه خدا او را يارى كند تا بتواند در زمره صابران قرار گيرد. و با همين نيروى توّكُل بود كه توانست از عهده وفاى به عهد خويش برآيد. پدر و پسر هر دو آماده اجراى فرمان خداوند شدند، پدر پيشانى پسر را روى خاك گذارد و كارد بر گلوى او نهاد تا سرش را ببرد (آيه 103سوره صافات) كه ناگهان مژده آسمانى به گوششان رسيد كه دست نگاه داريد، آزمونتان تا همين جا بود و از آزمون سربلند به در آمديد.» (آزادمهر،1385: 196)

**- صبر و استقامت در سيره پيامبر اعظم (ص)**

روزهايي بر پيامبر گذشت كه توصيف آن با بيان و قلم مشكل است؛ دشمناني كه براي نابودي او كمر بسته بودند تا آنجا كه خويشاوندان نزديكش در صف اول اين مبارزه قرار داشتند. در كنار آن حضرت، ياران و پيروان اندكش نيز انواع و اقسام شكنجه‌ها را متحمل مي‌شدند.

از جمله صفات و خصايل وجودي پيامبر اعظم اسلام، درس صبر و استقامت است. در روايتي از امام صادق (ع) آمده است كه: «فإنّ الله عزّ وجلّ بعث محمّداً فأمره بالصبر والرفق،». خداوند، حضرت محمد (ص) را مبعوث و او را امر به صبر و مدارا نمود» (کلینی، 1387 ج 2: 88 .)

**- صلح حديبيه جلوه صبر پيامبر (ص)**

يكي از ثمرات و جلوه‌هاي صبر و استقامت پيامبر اعظم در جريان صلح حديبيه است كه در آيات قرآن در سوره فتح از آن به « فتح المبين » ياد شده است .

سيد جعفر شهيدي در كتاب تاريخ تحليلي اسلام در اين باره مي‌نويسد: «در ذي‌القعده سال ششم هجري پيغمبر با هزار و پانصد تن از مردم مدينه براي اداي عمره روانه مكه شد. قريش چون از قصد پيامبر(ص) آگاه شدند براي ممانعت وي آماده گرديدند. نخست خالد بن وليد و عكرمه بن ابي جهل را روانه كردند تا او را از رسيدن به مكه باز دارند. پيغمبر در جايي كه حديبيه نام دارد و آغاز سرزمين‌هاي حرام است فرود آمد و به مردم مكه پيغام داد ما براي زيارت آمده‌ايم نه براي جنگ، قريش نپذيرفتند. سرانجام مصالحه نامه‌اي ميان پيامبر و مردم مكه امضا شد كه به موجب بخشي از مفاد آن، براي ده سال جنگي بين دو طرف نخواهد بود. در اين سال مسلمانان نبايد به مكه داخل شوند، اما در سال آينده همين موقع مردم شهر سه روز از مكه بيرون مي‌روند و شهر را براي مسلمانان خالي خواهند گذاشت تا زيارت كنند.

بعضي از ياران پيغمبر چون نمي‌توانستند عمق اين پيمان نامه و عواقب آن را دريابند بر آشفتند و آن را براي خود شكست دانستند. اما در حقيقت امضاي اين پيمان پيروزي بزرگي براي مسلمانان بود، زيرا مشركان مكه تا آن روز پيامبر و پيروانش را به حساب نمي‌آوردند و مي‌خواستند آنان را از زمين بردارند، حالا علاوه بر اين كه او را به رسميت مي‌شناختند، همانند همتا و طرف مقابل معامله مي‌كردند. سرانجام با نقض يكي از مواد پيمان نامه از جانب قريش، پيامبر اكرم در ماه رمضان سال هشتم هجرت، با ده هزار نفر راهي مكه شدند و در پي آن شهر مكه بدون هيچ خونريزي فتح گرديد.» (شهيدي،1386: 91-94)

**- صبر در روايّات اسلامي**

همه اهل بيت(ع) در زندگي كوتاه و بلند خويش، براي انجام مأموريت الهي مانند پيامبرگرامي(ص) ناچار شدند كه انواع سختي‌ها، اذيّت و آزارها را تحمُّل كنند. چنان كه امير مؤمنان علي(ع) نزديك به سه دهه از عمر خويش را تنها براي حفظ امت پيامبر(ص) و وحدت كلمه ناچار شد در سكوت سپري كند و همه اذيّت و آزارها را نسبت به اهل بيت(ع) تحمل كند. امام حسن(ع) و امام حسين(ع) نيز ناچار شدند براي حفظ و اصلاح امت، بر بسياري از فشارهاي جانكاه، صبر و شكيبايي نمايند و صبر جميل را براي رضاي خداوند و وجه الهي به جان بخرند .

اميرمؤمنان علي(علیه السلام) مي‌فرمايد :«یَنْزِلُ الصَّبْرُ عَلَی قَدْرِ الْمُصِیبَهِ وَ مَنْ ضَرَبَ یَدَهُ عَلَی فَخِذِهِ عِنْدَ مُصِیبَتِهِ حَبِطَ عَمَلُهُ؛ صبر به اندازه مصيبت نازل مي‌شود و هر كس در هنگام مصيبت با دست بر رانش بزند عمل را از ميان برده و پاداشش را از دست داده است.» (نهج‌البلاغه: 495)

هم چنين مي‌فرمايد: « اگر صبر پيشه مي‌كني مانند آزادگان (و يا اهل كرامت) صبر بورز، وگرنه همانند نادانان نا آزموده (و چهارپايان) آن را فراموش كن.» (همان: 548)

در اهمیت و ارزش صبر همین بس که امیر مومنان علی(ع) این فضیلت را یکی از اوصاف متقین و موقعیت صبر را در برابر ایمان، همانند موقعیت سر نسبت به بدن می­دانند. ایشان در این مورد می­فرمایند: عَلَیْکُمْ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِیمَانِ کَالرَّاْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَ لَا خَیْرَ فِی جَسَدٍ لَا رَاْسَ مَعَهُ وَ لَا فِی إِیمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ .:« صبر پيشه كنيد! زيرا صبر براى ايمان همچون سر براى بدن است و هيچ خيرى در بدن بدون سر نيست و هيچ خيرى در ايمانى كه صبر با آن نيست نمى‏باشد.» (همان: 82)

صبر مقاومت نفس در برابر هواست. به عبارت ديگر صبر پايدارى انگيزه دينى در برابر انگيزه‏هاى مخالف است. بعضى افعال به انسان كمك مى‏كنند تا به كمال اخلاقى و قرب خداوند نايل شود و برخى مانع و مزاحم كمال او هستند. پس بايد از افعالى كه مزاحم كمال ما هستند خوددارى كنيم و به عبارت ديگر، در برابر انگيزه‏هاى اين گونه افعال مقاومت نماييم؛ يعنى صبر كنيم.

رشیدپور، در كتاب [مبانی اخلاق اسلامی](http://www.adinebook.com/gp/product/9644510089/ref=sr_1_1000_20/768-6275912-5096678) مي‌نويسد: «انگيزه‏هايى كه انسان را به كارهاى معارض با كمال دعوت مى‏كنند سه نوعند: برخى از آن‌ها انسان را به شكايت از قضاى الهى و اظهار ناخرسندى از آن دعوت مى‏كنند. كسى كه به اين انگيزه پاسخ مثبت دهد و به قضاى خداوند اعتراض كند در خيرخواهى خداوند ترديد كرده است و ايمان او سست شده است. اظهار ناخرسندى از قضاى الهى به هنگام مصيبت صورت مى‏گيرد. انسان مصيبت زده كسى است كه واقعه‏اى تلخ و بسيار آزار دهنده در زندگى او رخ مى‏دهد. براى مثال كسى كه فرزند عزيز خود و يا پدر و مادر مهربانش را از دست مى‏دهد مصيبت زده است. چنين فردى ممكن است به سبب سنگينى مصيبت زبان به شكايت بگشايد، رفتارى غير عادى كند و يا دچار اضطراب شود». (رشیدپور، 1386: 73)

اين نويسنده هم چنين مي‌نويسد: « هر يك از اين حالات، گواه ناشكيبايى فرد است. اين حالات و افعال، عكس‌العمل‏هايى است كه فرد براى تسكين خاطر خود انجام مى‏دهد. انسان صابر بر خود مسلط است و آرامش خود را از طريق اظهار شكايت و رفتار اعتراض‏آميز به دست نمى‏آورد، بلكه از راه‏هاى ديگرى كه رضايت خداوند در آن است آرامش خود را تأمين مى‏نمايد. در واقع او در برابر انگيزه شكايت گرى مقاومت مى‏كند. اين مقاومت، ناشى از ايمان است. كسى كه به خداوند ايمان دارد و خيرخواهى خداوند را باور كرده است و مى‏داند كه خداوند علم و قدرت مطلق است و از همه كس به او مهربان‏تر است پيش آمدهاى ناگوار را به مصلحت خويش مى‏داند و آنها را آزمايش الهى و باعثى براى بيدار شدن خويش مى‏شناسد. چنين انسانى معتقد است مصيبت‏هاى زندگى باعث پالايش انسان از گناهان و نردبان ترقى است مشروط بر آن كه صبر پيشه سازد و به قضاى الهى اعتراض نكند. بنابراين اولين نوع صبر، صبر در برابر مصيبت است يعنى مقاومت در برابر انگيزه اعتراض به قضاى خداوند.

نوع دوم از انگيزه‏هاى غير الهى كه انسان را دعوت به انجام افعالى خلاف كمال او مى‏سازد اميال نفسانى انسان همچون راحت‏طلبى و بخل است. انسان راحت طلب، در برابر فرمان خداوند سرپيچى مى‏كند و سختى عبادات را تحمل نمى‏كند. راحت‏طلبى، انسان را دعوت به كارهاى ديگر و ترك عبادات مى‏كند. مقاومت در برابر اين انگيزه صبر بر طاعت نام دارد. صبر بر طاعت، يعنى پذيرش سختى انجام فرمان خدا و گذشتن از لذت كارهاى ديگر كسى كه اين مقاومت و گذشت را انجام نمى‏دهد، به لحاظ عملى خود را از دايره ايمان و محبت خداوند خارج ساخته است، زيرا مقتضاى ايمان و محبت، تبعيت از فرمان خداست و انسان مؤمن تابع و مطيع اوامر خداوند است.

سومين نوع از انگيزه‏هايى كه مقاومت در برابر آن‌ها ستوده است و پاسخ مثبت به آنها موجب تباهى انسان است، اميال و هواهاى نفسانى است كه انسان را به درك لذات ممنوع وادار مى‏سازد. انسان براى درك برخى لذت‏ها، خارج از قلمرو مجاز دين كارهايى انجام مى‏دهد. گاه انگيزه انجام چنين كارهايى، بسيار قوى نيز مى‏شود. كسى كه در برابر اين انگيزه مقاومت مى‏كند و خود را از ارتكاب معاصى باز مى‏دارد، صبر پيشه ساخته است. به اين نوع از صبر، صبر در برابر معصيت گفته مى‏شود.» (همان: 75)

پيامبر اكرم(ص) در روايتى انواع سه گانه صبر را معرفى كرده‏اند: « الصبر ثلاثة: صبر عند المصيبه و صبر على الطاعة و صبر عن المعصيه؛ شكيبايى بر سه قسم است: شكيبايى در مصيبت و شكيبايى بر طاعت و شكيبايى از گناه » (كليني، ج 2: باب صبر)

پيامبر اكرم(ص) در ادامه اين روايت درجات و مراتب اقسام صبر را نسبت به يكديگر بيان مي‌فرمايند:

« فمن صبر على المصيبة حتى يردها بحسن عزائها كتب‌اللَّه له ثلاثمائه درجة ما بين الدرجه الى الدرجه كما بين السماء الى الارض، و من صبر على الطاعة كتب الله له ستمائة درجه ما بين الدرجه الى الدرجه كما بين تخوم الارض الى العرض و من صبر على المصيبة كتب اللَّه له تسعمائة درجة ما بين الدرجه الى الدرجه كما بين تخوم الارض الى منتهى العرش.

پس كسى كه در مصيبت صبر كند و با صبر نيكويش شدت آن را از سر بگذراند، خداوند براى او سيصد درجه مى‏نويسد كه فاصله درجات آن همچون فاصله آسمان و زمين است و كسى كه بر طاعت صبر كند خداوند براى او ششصد درجه مى‏نويسد كه فاصله درجات آن همچون فاصله قعر زمين تا عرش است و كسى كه بر گناه صبر كند، خداوند نهصد درجه براى او مى‏نويسد كه فاصله درجات آن همچون فاصله قعر زمين تا منتهاى عرش است.» (همان: باب صبر)

از اين روايت به خوبى پيداست كه ثواب و فضيلت صبر بر معصيت، به مراتب افزون‏تر از ثواب و فضيلت صبر بر طاعت است و ثواب و فضيلت صبر بر طاعت به مراتب بالاتر از ثواب و فضيلت صبر بر مصيبت مى‏باشد.

در روایتی از امام باقر(ع) نقل شده است: «که "بهشت در ناراحتی­ها و صبر پیچیده شده است. پس هر کس بر سختی­های دنیا صبر کند داخل بهشت می­شود و جهنم در لذات و شهوات پیچیده شده است. پس هر کس نفس خود را از لذات و شهوات بهره‌مند کند، وارد آتش می­شود.» (همان: ج 3 : 145)

پس از رحلت رسول خدا(ص) ماجراهاى بسيار تلخى نسبت به خاندان آن حضرت رخ داد، كه حضرت على(ع) در بحرانى‏ترين شرايط قرار گرفت، از يك‏سو فراق پيامبر(ص) از سوى ديگر شهادت زهرا(س) از سوى سوم غصب مقام رهبرى و هتاكى‏هاى شكننده، در عين حال آن حضرت با صبر ، همه ناملايمات را بر خود هموار كرد، و فرمود: « فَرَأیتُ اَنّ الصَّبرَ عَلی هاتا اَحجی*،* فَصَبَرتُ *وَ فِی* العَین قَذیً *وَ فِی* الحَلقِ شَجی ؛ ديدم صبر و تحمل به عقل و خرد نزديك‏تر است، از اين رو با اين كه (بر اثر حوادث سخت) همچون كسى بودم كه خاشاك چشمش را پر كرده، و استخوان راه گلويش را گرفته صبر و استقامت نمودم». (نهج‌البلاغه :70)

امام حسين(ع) در سخت‏ترين شرايط روز عاشورا، خطاب به ياران فرمود: « صَبْراً يا أهْلَ بَيتِي*،* لا رَأيتُم هواناً بَعدَ هذا اليومِ أبَدَاً»اى پسر عموهايم و اهل خانه‏ام، صبر كنيد، كه بعد از امروز هرگز ناراحتى نخواهيد ديد». (خوارزمی، 1388ج 2 : 28. )

حضرت زينب(س) قهرمان صبر و استقامت اگر در ماجراى كربلا گريه مى‏كرد، گريه عاطفى و فرياد دادخواهى و نهى از منكر، و رسوا نمودن دشمن بود، او آن چنان صابر و شاكر و توانمند بود كه در مجلس شاهانه ابن زياد، با كمال قاطعيت گفت: «ما رإيت الا جميلا؛ جز زيبايى چيز ديگرى نديدم... اى پسر مرجانه به روز قيامت توجه كن و ببين در آنجا چه كسى مغلوب است و چه كسى پيروز». سخنان زينب(س) در آن مجلس، آن چنان شورانگيز و پرهيجان بود، كه ابن زياد براى حفظ آرامش ظاهرى، مجبور شد كه دستور دهد آن حضرت و همراهانش را در كنار مسجد كوفه، در يك محوطه بسته‏اى زندانى كردند.» ( ابن اثیر،1385 ج 4 : 33.)

پیامبر اکرم(ص) در کلامی زیبا، آینده امت اسلامی را دستخوش شرایطی می­دانند که انسان ناچار از صبر در برابر آنهاست و در این دشواری‌ها، صدیق واقعی کسی است که صبر پیشه سازد: «زمانی بر مردم پیش آید که سلطنت و مقام جز به وسیله کشتن و ستمگری به دست نمی­آید؛ ثروت جز با غضب و بخل کسب نشود، دوستی جز به وسیله بیرون شدن از دین و پیروی هوس به دست نیاید. پس کسی که به آن زمان برسد و بر فقر صبر کند، با آنکه بر ثروت (از راه معصیت) توانایی داشته باشد و بر دشمنی مردم صبر کند در حالی که بر جلب دوستی آنان از طریق گناه توانا باشد و بر ذلت صبر کند با آنکه بر عزت (از راه معصیت) قادر باشد، خدا ثواب پنجاه صدیق از تصدیق کنندگان مرا به او عطا فرماید.» (تمیمی آمدی، ج 1، : 147)

**- معاني و مفاهيم سكوت:**

سكوت واژه‌اي عربي به معني خاموشي و سخن نگفتن است. در فرهنگ فارسي محمد معين زير مدخل واژه‌ي سكوت چنين آمده است:«سكوتtûsock : خاموش شدن، ساكت شدن ،خاموشي است. در لغتنامه دهخدا اين واژه چنين معني شده است: سکوت. [ س] (ع مص) خاموش شدن است.

«سكوت در معناي خاموشي و يا انتخاب خاموشي علي رغم توانايي سخن گفتن است و يكي از بارزترين صفات تربيتي و اخلاقي مي‌باشد. به نظر مي‌رسد آن اندازه كه راجع به سخن گفتن و حرف زدن گفته شده و يا نوشته گرديده، در خصوص سكوت و خاموشي گفته و نوشته كمتري موجود است. در واقع مي‌توان گفت يكي از بالاترين توانمندي‌ها و بلكه هنرمندي‌هاي زبان و گوش آنجا است كه خوب مي‌گويد و يا به خوبي سكوت اختيار مي كند و يا خوب مي شنود. » (صالحی، 1388: 33)

به واسطه عدم تبيين جايگاه حقيقي سكوت امروزه به راستي شاهد آن هستيم كه در جوامع گوناگون در بسياري موارد بيشتر حرف زدن، معيار بيشتر دانستن قلمداد گرديده و هر آن كس كه پرگوتر است، پيشتاز تر است؛ حتي در مواردي وضع به گونه‌اي درآمده كه مردم جامعه با تمام وجود خواسته و ناخواسته تلاش مي‌كنند جنجال حاكم بر زندگي خود را به صوّرگوناگون افزايش دهند و حالتي بر فرد و جامعه استيلا پيدا نموده است كه اين تعبير را پيش مي‌آورد كه گويي زمانه، زمانه هياهو و جنجال شده است. نتيجه آشكار چنين طرز فكر و رفتاري نيز اين مسئله تلخ و زجر آور گرديده كه فرصت تأمل و تفكر در حيات، از زندگي بعضي از آدميان رخت بربسته و برخي از آنان شنابان و پر عجله در مسيري كه حتي نهايت و مقصد آن بر خودشان نيز روشن نيست، به حيات ظاهري خود ادامه مي‌دهند و حتي در چنين مسيري سبقت گرفتن بر يكديگر را نيز عامل پيروزي خويش بر مي‌شمارند. چنين امري در تمامي اجزاء حيات برخي انسان‌ها نيز رخنه كرده است و شيوه تعليم و تربيت و مديريت آنان و بلكه تمامي زندگي شان را تحت تأثير قرار داده است.

« فرهنگ پر گويي و كم شنيدن، بد شنيدن و نشنيدن و خلاصه فرهنگ اجتناب از سكوت سبب گرديده از تمامي آثار خوب مترتب بر آن محروم و بي بهره مانند. نه خود را متعهد بر به كارگيري سكوت شايسته و مقتضي مي‌بينيم و نه تعليم دهنده خوبي براي آن باشيم و لذا نسلي شكل خواهد گرفت و به اصطلاح تربيت خواهد شد كه چونان نسل‌هاي گذشته از مشكلات مشابه متأثر از آن در رنج و عذاب خواهد بود. آنجا كه بايد حرف زنند، كمتر مي‌شنوند و بيشتر حرف مي‌زنند و كمتر سكوت مي‌كنند و لذا كمتر فكر مي‌كنند و كمتر تعقل مي‌نمايند و لذا دريافت‌هاي كمتري خواهند داشت و منشأ تأثيرو تحول كمتري برخود و بر ديگران خواهند بود » (لطف الله، 1387: 96)

**- « سكوت » در آيات قرآن مجيد**

واژه «سَكَتَ» تنها يك بار در قرآن به كار رفته است. اين يك بار هم خطاب به حضرت موسي در سوره «آل عمران» مي‌باشد كه مي‌فرمايد:« وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الأَلْوَاحَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ » (قرآن، 3-154). البته اين سَكَتَ در اينجا به معني آرامش است، ولي سكوت و اشتقاق آن به معني سخن نگفتن در قرآن استعمال نشده است امّا مترادف آن «صمت» يك بار البته به صورت اسم فاعل «صامتون» در سوره اعراف اين چنين به كار رفته استوَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لاَ يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاء عَلَيْكُمْ   
أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنتُمْ صَامِتُونَ. إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ   
اللّهِ .... » (قرآن كريم 7: 193) هر چند«سكوت» يا «صمت» با تركيبات اين دو در قرآن كريم كم به كار رفته است، امّا در عوض مفهوم «سكوت» و «صمت» چنذ بار در قرآن مجيد استعمال شده است. نخست در داستان حضرت مريم عليها السلام مى‏خوانيم كه در آن لحظات طوفانى كه درد سخت زاييدن به او دست داد آن گونه كه او را از آبادى به بيابان خشك و خالى كشاند، به قدرى غم و اندوه سراسر وجود او را فراگرفته بود كه حساب نداشت، مخصوصا از اين كه نوزادش متولد شود و رگبار تهمت‌هاى مردم بى‏ايمان متوجه او گردد تا آنجا كه تقاضاى مرگ از خدا كرد. در اين هنگام ندايي شنيد كه به او دستور مى‏دهد « غمگين مباش پروردگارت از پايين پاى تو چشمه آب گوارايي جارى ساخته ( و درخت‏خشكيده خرما به فرمان او به بار نشسته است) ... از آن غذاى لذيذ بخور و از آن چشمه گوارا بنوش و چشمت را (به مولود تازه) روشن دار و هرگاه انسانى را ديدى و از تو توضيح خواست با اشاره بگو:« من براى خداى رحمان روزه گرفته‏ام و امروز با احدى سخن نمى‏گويم *(*فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا\*)فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا\*وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا \*فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا»(قرآن 19: 23-26)

در اين كه اين ندا كننده جبرئيل بوده است‏ يا نوزاد مريم (يعنى حضرت مسيح) در ميان مفسران گفتگو است. بعضى اين پيام را مناسب مقام جبرئيل دانسته‏اند ولى به گفته علامه طباطبائى در «الميزان‏» تعبير به «من تحتها» (از پائين پاى او) تناسب با حضرت ‏مسيح عليه السلام دارد. افزون بر اين ضميرهايي كه در آيه وجود دارد غالباًبه حضرت ‏مسيح عليه السلام بر مى‏گردد، و مناسب است كه ضمير در «نادى‏» نيز به او بر گردد، ولى به هرحال آنچه در اينجا مورد توجه ما است اين است كه دستور به نذر سكوت، يك دستور الهى بود، خواه به وسيله فرشته الهى به (جبرئيل) ابلاغ شده باشد يا به وسيله حضرت‏ مسيح عليه السلام و مى‏دانيم نذر همواره به كارى تعلق مى‏گيرد كه داراى رجحان و مطلوبيت الهى باشد، بنابراين «روزه سكوت‏» - حداقل - در آن امت‏ يك عمل الهى بود، و از تعبير آيه چنين بر مى‏آيد كه نذر سكوت براى مردم آن زمان يك كار شناخته شده بود . به همين دليل، هنگامى كه مريم با اشاره اظهار داشت كه روزه سكوت گرفته‏ام ظاهرا كسى بر اين كار او ايراد نگرفت.

البته روزه سكوت در شريعت اسلام به خاطر تفاوت شرايط زمان و مكان تحريم شده و در حديثى از امام سجاد، على‏بن‏الحسين عليهم السلام مى‌خوانيم «وصوم الصمت حرام، روزه سكوت حرام است!» (حرعاملی، 1384، ج7 :39)

در حديث ديگرى نيز از امام صادق عليه السلام مى‏خوانيم: «ولاصمت‏يوما الى الليل; روزه سكوت از صبح تا به شب در اسلام وجود ندارد!» (همان:49)

البته يكى از آداب صوم كامل در اسلام اين است كه انسان هنگام روزه گرفتن زبان خود را از آلودگى به گناه و سخنان باطل حفظ كند همان‏گونه كه چشم و گوش را بايد از آلودگى به گناه محافظت كرد. امام صادق عليه السلام در حديثى مى‏فرمايد: « إن الصيام ليس من الطعام و الشراب وحده ، إن مريم ( ع ) قالت : إني نذرت للرحمن صوما، اى صمتا ، فاحفظوا ألسنتكم و غضوا أبصاركم ...... ; روزه تنها از غذا و نوشيدني‌ها نيست (مگر نمى‏بيند كه) مريم گفت: من براى خداوند رحمان روزه‏اى نذر كرده‏ام; يعنى، سكوت را، بنابراين هنگامى كه روزه هستيد زبانهاى خود را حفظ كنيد و چشمان خود را (از گناه) ببنديد!» ( همان:267)

در آيه‏10 همين سوره (مريم) اشاره ديگرى به اهميت‏سكوت ديده مى‏شود .آن جا كه در داستان «زكريا» عليه‌السلام مى‏خوانيم: «هنگامى كه مژده تولد حضرت «يحيى‏» عليه السلام در آينده نزديك به او داده شد در حالى كه هم خودش پير و ناتوان بود و هم همسرش نازا، از خداوند تقاضاى نشانه‏اى كرد، (قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ...) (قرآن :23-10 ) و به او وحى شد كه: نشانه تو آن است كه سه شبانه روز تمام در حالى كه زبانت‏سالم است قدرت سخن گفتن با مردم را نخواهى داشت (تنها زبانت ‏به ذكر خدا و مناجات با او گردش مى‏كند.

درست است كه در اين آيه تحسين يا مذمتى از سكوت نيست، ولى همين اندازه كه آن‏را به‏عنوان يك آيت الهى براى «زكريا» قرار داد دليل بر اين است كه ارزش‏الهى دارد.

همين معنى در سوره آل عمران، آيه‏41 نيز آمده است كه «زكريا» پس از شنيدن اين مژده‏بزرگ (مژده‏صاحب فرزند شدن، آن هم فرزند صالح و بسيار برجسته‏اى همچون يحيى عليه السلام) تقاضاى آيت و نشانه‏اى از پروردگارش كرد، در پاسخ به او فرمود:« آيت و نشانه تو آن است كه سه روز جز با اشاره و رمز با مردم سخن نخواهى گفت :قال آيتك الا تكلم الناس ثلاثة ايام الا رمزا» (قرآن :3- 41).

بعضى از مفسران احتمال داده‏اند كه خود دارى زكريا از سخن گفتن با مردم جنبه اختيارى داشته نه اين‏كه زبان او بى‏اختيار جز با ذكر خدا باز نمى‏شده، و به تعبير ديگر، او مأمور به روزه سكوت در آن سه روز بود.

«فخر رازى» اين قول را از «ابومسلم» نقل مى‏كند و آن را تفسير زيبا و معقولى مى‌شمرد، ولى اين تفسير با محتواى آيه چندان سازگار نيست، زيرا زكريا درخواست آيه و نشانه‏اى براى آن بشارت الهى كرده بود و سكوت اختيارى نمى‏تواند دليل بر اين معنى باشد جز با تكليف.

به هر حال، اين گفتگوها درباره تفسير آيه در آنچه ما به دنبال آن هستيم يعنى ارزش سكوت از نظر قرآن تأثير چندانى ندارد; زيرا از آيات بالا بخوبى استفاده مى‏شود كه سكوت يك ارزش والا داشته كه به عنوان يك آيت الهى ارائه شده است.

**- سكوت در روايات اسلامى**

اهميت «صمت‏» (سكوت) در روايات اسلامى بازتاب بسيار گسترده‏اى دارد، و نكته‏هاى دقيق و ظريفى درباره آن بيان شده، و آثار و ثمرات آن با تعبيرات جالبى تشريح شده است، كه به بخشى از آن ذيلاً اشاره مى‏شود:

1- در زمينه تاًثير سكوت در تعميق تفكر و استوارى عقل، از رسول‏خدا صلى الله عليه و آله نقل شده كه فرمود:« إذا رَأَیْتُمُ الْمُؤْمِنَ صَمُوتاً فَادْنُوْا مِنْهُ فَإنَّهُ یُلْقِى الحِكْمَةَ وَالْمُؤْمِنُ قَلِیلُ الْكَلامِ كَثِیرُ الْعَمَلِ وَالْمُنافِقُ كَثِیرُ ...; هنگامى كه مؤمن را خاموش ببينيد به او نزديك شويد كه دانش و حكمت‏به شما القا مى‏كند، و مؤمن كمتر سخن مى‏گويد و بسيار عمل مى‏كند، و منافق بسيار سخن مى‏گويد و كمتر عمل مى‏كند.» (مجلسی، 1386 ج 75: 312)

2- در حديث ديگرى در همين زمينه از امام صادق عليه السلام مى‏خوانيم كه فرمود: «دليل العاقل التفكر و دليل التفكر الصمت; نشانه عاقل فكر كردن و نشانه فكر كردن، سكوت نمودن است.» (همان : 300)

3- در حديث ديگرى از امام اميرالمؤمنين عليه السلام آمده است: «اكثر صمتك يتوفر فكرك و يستنر قلبك و يسلم الناس من يدك، بسيار خاموشى برگزين تا فكرت زياد شود، و عقلت نورانى گردد، و مردم از دست (و زبان) تو سالم بمانند!» (ری شهری، 1386 ، ج 2 :‏1667)

از اين روايات بخوبى استفاده مى‏شود كه رابطه دقيق ميان بارور شدن فكر و انديشه، با سكوت وجود دارد; دليل آن هم روشن است، زيرا قسمت مهمى از نيروهاى فكرى انسان در فضول كلام و سخنان بيهوده از ميان مى‏رود، هنگامى كه انسان سكوت را پيشه مى‏كند، اين نيروها متمركز مى‏گردد، و فكر و انديشه را به كار مى‏اندازد، و ابواب حكمت را به روى انسان مى‏گشايد، به همين دليل، مردم سخن گفتن بسيار را دليل كم عقلى مى‏شمرند و افراد كم عقل سخنان بيهوده بسيار مى‏گويند.

4- از بعضى از روايات استفاده مى‏شود كه يكى از مهم‌ترين عبادت سكوت است، از جمله، در مواعظ پيامبراكرم صلى‌الله عليه و آله به ابوذر مى‏خوانيم: «اربع لايصيبهن الا مؤمن: الصمت وهو اول العبادة......» چهار چيز است كه تنها نصيب مؤمن مى‏شود، نخست سكوت است كه سرآغاز عبادت مى‏باشد...» (همان :10805)

5- از بعضى از احاديث استفاده مى‏شود كه پرگويى مايه قساوت و سنگدلى است، در حديثى از امام صادق عليه السلام مى‏خوانيم: «كان المسيح عليه‌السلام يقول لا تكثر الكلام فى غير ذكرالله فان الذين يكثرون الكلام فى غير ذكر الله قاسية قلوبهم ولكن لا يعلمون، حضرت مسيح عليه السلام مى‏فرمود، جز به ذكر خدا سخن زياد مگوييد، زيرا كسانى كه در غير ذكر خدا سخن بسيار مى‏گويند دلهايى پر قساوت دارند ولى نمى‏دانند!» (کلینی، 1387، ج 2: 114)

6 - در حديث ديگرى از امام على‏بن‏موسى‏الرضا عليهم ا السلام مى‏خوانيم: سكوت نه تنها از اسباب علم و دانش است، بلكه راهنما به سوى هرخير و نيكى است، فرمود: «ان الصمت‏باب من ابوااب الحكمة، ان الصمت‏يكسب المحبة انه دليل على كل خير، سكوت درى از درهاى دانش است، سكوت محبت مى‏آورد، و دليل و راهنماى همه خيرات است.» (همان، ج2: ‏113)

اين كه مى‏فرمايد: سكوت محبت مى‏آورد به خاطر اين است كه بسيارى از رنجش‌ها و عداوت‌ها از نيش زبان زدن و تعبيرات نامناسب درباره اشخاص حاصل مى‏شود، و سكوت انسان را از آن نجات مى‏دهد.

7- سكوت سبب نجات از بسيارى از گناهان مى‏شود و در نتيجه كليد ورود در بهشت است. چنان‏كه در حديثى از پيامبراكرم صلى الله عليه و آله مى‌خوانيم: «كه مردى نزد آن حضرت آمد (و طالب سعادت و نجات بود) پيغمبر صلى‌الله عليه و آله فرمود: آيا تو را به چيزى راهنمايى كنم كه خدا به وسيله آن تو را وارد بهشت مى‏سازد، عرض كرد آرى اى رسول‏خدا! سپس دستور به انفاق و يارى مظلوم و كمك از طريق مشورت فرمود، و بعد دستور به سكوت داد و فرمود: «فاصمت لسانك الا من خير; سكوت اختيار كن جز از نيكيها» و در پايان افزود: «هرگاه يكى از اين صفات در تو باشد، تو را به سوى بهشت مى‌‌برد.» (همان، ج 2: ‏116)

8- بى‌شك يكى از آثار مثبت‏سكوت، آراسته شدن به زيور وقار است. همان‏گونه كه در حديثى از اميرمؤمنان على عليه السلام مى خوانيم: «الصمت‏يكسيك الوقار، و يكفيك مئونة الاعتذار;سكوت لباس وقار برتو مى‏پوشاند و مشكل عذر خواهى را از تو بر مى‏دارد!» (شیخ الاسلامی، 1385 : ‏1827)

9- همين معنى به شكل گوياترى در حديث ديگرى از همان حضرت آمده است، فرمود: «ان كان فى الكلام بلاغة ففى الصمت السلامة من العثار، اگر در سخن گفتن، بلاغت ‏بوده باشد، در سكوت سلامت از لغزشهاست!» (غرر الحكم، شماره 3714)

10- اين بحث را با حديث ديگرى از امام حسن عليه السلام ادامه مى‏دهيم كه فرمود: «نعم العون الصمت فى مواطن كثيرة و ان كنت فصيحا، سكوت ياور خوبى است در بسيارى از موارد، هرچند سخن گويى فصيح باشى!» (ری‌شهری، 1386: ‏1082)

آنچه در بالا درباره اهميت‏سكوت و آثار سازنده و مثبت آن در تعميق تفكر آدمى و جلوگيرى از اشتباهات و مصون ماندن از انواع گناهان و حفظ شخصيت و ابهت و وقار، و عدم نياز به عذر خواهى‏هاى مكرر و مانند آن آمد، به اين معنى نيست كه سخن گفتن همه جا نكوهيده و مذموم باشد، و انسان از همه چيز لب فرو بندد، چرا كه اين خود آفت‏بزرگ ديگرى است.

هدف از ستايش سكوت در آيات و روايات اسلامى، باز داشتن از پرگويى و سخنان لغو و بيهوده و گفتارهاى اضافى و غير لازم است وگرنه در بسيارى از موارد، سخن گفتن، واجب و لب فرو بستن و سكوت، حرام مسلم است.

مگر نه اين است كه نعمت‏ بيان به صورت بزرگترين نعمت در سوره الرحمن بعد از نعمت آفرينش انسان شمرده شده است، و يكى از بزرگ‌ترين افتخارات نوع بشر داشتن زبان گويا و قدرت بر تكلم است.

امر به معروف و نهى از منكر، تعليم علوم واجبه، ارشاد جاهل، تنبيه غافل، و راهنمايى به سوى حق و عدالت، و بسيارى از شؤون تعليم و تربيت‏به وسيله زبان انجام مى‏گيرد، هيچ دانشمند و صاحب فكرى نمى‏گويد در اين گونه موارد بايد سكوت كرد. آنچه مايه بدبختى انسان و بازداشتن او از تهذيب نفس و سير و سلوك الى‌الله است‏سخنان اضافى و به اصطلاح «فضول‏الكلام‏» است، بنابراين، بايد از هرگونه افراط و تفريط در اين مساله شديدا پرهيز كرد.

امام سجاد على‏بن‏الحسين عليهما السلام در اين باره سخنى دارد، كه سخن آخر و قول فصل است و حق مطلب را بخوبى ادا فرموده است. كسى از آن حضرت پرسيد: آيا سخن گفتن افضل است‏يا سكوت؟ امام عليه السلام در جواب فرمود:

«لكل واحد منهما آفات فاذا سلما من الافات فالكلام افضل من السكوت. قيل كيف ذلك يا بن رسول الله عليه السلام؟ قال: لان الله عزوجل ما بعث الانبياء و الاوصياء بالسكوت، انما بعث-هم بالكلام، و لا استحقت الجنة بالسكوت و لا استوجبت ولاية بالس-كوت و لا توقيت النار بالسكوت انما ذلك كله بالكلام، ما كنت لاعدل القمر بالشمس انك تصف فضل السكوت بالكلام و لست تصف فضل الكلام بالسكوت‏»، هركدام از اين دو آفاتى دارد، هرگاه هر دو از آفت در امان باشد، سخن گفتن از سكوت افضل است، عرض شد اى پسر رسول‏خدا چگونه است اين مطلب؟ فرمود: اين به خاطر آن است كه خداوند متعال، پيامبران و اوصياى آن‌ها را به سكوت مبعوث و مامور نكرد، بلكه آنها را به سخن گفتن مبعوث كرد، هرگز بهشت‏با سكوت به دست نمى‏آيد، و ولايت الهى با سكوت حاصل نمى‏شود، و از آتش دوزخ با سكوت رهايى حاصل نمى‏شود، همه اينها به وسيله كلام و سخن به دست مى‏آيد، من هرگز ماه را با خورشيد يكسان نمى‏كنم، حتى هنگامى كه مى‏خواهى فضيلت‏سكوت را بگويى با كلام آن را بيان مى‏كنى و هرگز فضيلت كلام را با سكوت شرح نمى‏دهى!» (مجلسی، 1386 ج 68: 274)

بى‏شك «سكوت‏» و «سخن گفتن‏» هر كدام جايي و مقامى دارد و هر يك از آنها داراى جنبه‏هاى مثبت و جنبه‏هاى منفى است، و بى شك جنبه‏هاى مثبت‏سخن گفتن فزونتر از جنبه‏هاى منفى آن است; ولى از آنجا كه جنبه‏هاى مثبت‏سخن گفتن هنگامى آشكار مى‏شود كه انسان در مراحل تهذيب نفس توفيق كافى يافته باشد، به همين دليل كسانى را كه در آغاز راهند بيشتر توصيه به سكوت مى‏كنند، و بعد از كسب سلطه بر هواى نفس و به اصطلاح مالك زبان شدن، مأمور به سخن گفتن و هدايت مردم مى‏شوند.

در اينجا معيار روشنى داريم، هرگاه ما سخنانى را كه در شبانه روز مى‏گوييم روى يك نوار ضبط كنيم و بعد با دقت و سخت گيرى و خالى از تعصب به بررسى آن بپردازيم مشاهده مى‏كنيم كه از ميان صدها يا هزاران كلمه كه در طول يك شبانه روز از ما صادر شده، مقدار كمى از آن مربوط به اهداف الهى يا حوايج زندگى و ضروريات حيات مى‏باشد و بقيه «فضول كلام» و سخنان اضافى است كه در لابه‏لاى آن احياناً مطالب ناروا و گناه آلود يا سخنان مشكوك و مشتبه مى‏باشد.

اين نكته نيز شايان توجه است كه «صمت‏» و «سكوت‏» هر چند در منابع اصلى لغت تقريبا به يك معنى تفسير شده است، ولى در كلمات بعضى از علماى اخلاق تفاوتى در ميان آن دو ديده مى‏شود، به اين معنى كه، سكوت ترك كلام بطور مطلق است، ولى «صمت‏» به معنى ترك سخن گفتن در امورى است كه هدف صحيحى را تعقيب نمى‏كند (ترك ما لا يعنيه) و آنچه براى سالكان الى الله و راهيان راه خدا و علاقه‏مندان به تهذيب نفس ضرورت دارد، بيشتر «صمت‏» است نه «سكوت‏».

**- نقش سكوت و اصلاح زبان**

آنچه در بحث پيشين، يعنى اهميت‏سكوت و صمت و تاثير آن در تهذيب نفوس و اخلاق گذشت، در واقع يكى از طرق اساسى براى پيشگيرى از آفات زبان است، چرا كه زبان مهم‌ترين كليد دانش و فرهنگ و عقيده و اخلاق است، و اصلاح آن سرچشمه همه اصلاحات اخلاقى، و انحراف آن سبب انواع انحرافات است، بنابراين، بحث اصلاح زبان بحثى فراتر از مسأله سكوت مى‏باشد.

اصلاح زبان و گفتار از آنجا اهميت فوق‏العاده در بحث هاى اخلاقى به خود گرفته، كه زبان ترجمان دل و نماينده عقل و كليد شخصيت انسان و مهمترين دريچه روح است.

به تعبير ديگر، آنچه بر صفحه روح انسان نقش مى‏بندد، قبل از هر چيز بر صفحه زبان و در لابه‏لاى گفته‏هاى او ظاهر مى‏شود. جالب اين كه اطباى پيشين سلامت و انحراف مزاج انسان را نيز از مشاهده زبان او كشف مى‏كردند، و در آن زمان كه مسأله آزمايش خون و ترشحات بدن، يا عكس‌بردارى وجود نداشت، زبان به عنوان تابلويى براى تشخيص سلامت و بيمارى دستگاه هاى درون شمرده مى‏شد، و پزشكان آگاه، با يك نگاه به زبان، بسيارى از مسايل را درباره سلامتى و بيمارى افراد كشف مى‏كردند.

در مورد مسايل اخلاقى و فكرى نيز همين امر صادق است، زبان مى‏تواند نشانه‌اي براى كشف انواع مفاسد اخلاقى درونى مورد استفاده قرار گيرد، همان‏گونه كه آلودگى زبان مى‏تواند انعكاس وسيعى در روح انسان داشته باشد.

روى اين جهات، همواره علماى اخلاق اهميت‏خاصى براى اصلاح زبان قائل بوده و هستند، و اصلاح آن را گام مهمى براى تقويت فضائل اخلاق، و تكامل روح مى‏شمرند.

در حديث معروفى كه در لابه‏لاى كلمات قصار مولااميرمؤمنان على عليه‌السلام آمده اين حقيقت منعكس شده‏است؛ آنجاكه مى‏فرمايد: «تكلموا تعرفوا فان المرء مخبوء تحت لسانه، سخن‏بگوييد تاشناخته شويد، چراكه شخصيت انسان در زير زبان او نهفته شده‏است.» (نهج‌البلاغه: 392)

در حديثى از رسول‏خدا صلى الله عليه و آله مى‏خوانيم: «لا يستقيم ايمان عبد حتى يستقيم قلبه، و لا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه، ايمان كسى استقامت و راستى پيدا نمى‏كند، مگر اين كه قلب او راستى و استقامت‏يابد قلب نيز راستى استقامت نمى‏يابد مگر اين كه زبان راستى و استقامت پيدا كند.» (مجلسی، 1386 ج 68 :‏287)

با اين اشاره به اصل سخن باز مى‏گرديم، و بحث را در چهار محور آغاز مى‏كنيم:

1- اهميت زبان به عنوان يك نعمت‏بزرگ الهى

2- رابطه نزديك اصلاح زبان با اصلاح روح و فكر و اخلاق

3- آفات زبان

4- اصول كلى جهت مبارزه با آفات زبان

در محور اول، قرآن مجيد در دو آيه از سوره «بلد» و «الرحمن‏» حق سخن را ادا كرده‏است.

در سوره بلد، آيه‏8 تا 10، مى‏خوانيم: « [اَلَمْ نَجْعَل لَّه*ُ* عَيْنَيْنِ \*وَلِسَاناً وَشَفَتَيْنِ \*وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ\* فَلاَاقْتَحَمَ ...](http://www.ansarsunna.com/vb/showthread.php?t=8911)آيا براى او (انسان) دو چشم قرار نداديم و يك زبان دو لب ؟و او را به خير وشرش هدايت نموديم» (قرآن كريم: 90- 8)

آيات فوق در مقام بيان بزرگترين نعمت‌هاى الهى است، نعمت چشم و زبان و لب‌ها، نعمت هدايت، و معرفت‏خير و شر.

زبان از شگفت‏انگيزترين اعضاى بدن انسان است و وظايف سنگين برعهده دارد كه بر عهده هيچ يك از اعضاء بدن نيست; علاوه بر اين كه كمك ‏مؤثرى به بلع غذا مى‏كند و در جويدن نقش مهمى دارد و مرتباً لقمه غذا را به زير چكش دندان ها هل مى‏دهد ولى به قدرى اين كار ماهرانه انجام مى‏گيرد كه خود را از ضربات دندان‌ها دور نگه مى‏دارد، در حالى كه دائماً در كنار آن و چسبيده به آن است .

گاهى به ندرت هنگام جويدن غذا زبان خود را جويده‏ايم و اين عضو بسيار ظريف و آسيب پذير آزرده شده، و فهميده‏ايم كه اگر آن مهارت فوق‏العاده در زبان نبود كه خود را از ضربات دندان‌ها حفظ كند همه روز چه بر سر ما مى‏آمد. اضافه بر اين، بعد از خوردن غذا فضاى دهان و دندان‌ها را كاملاًجاروب و تميز مى‏كند. ولى از همه مهتر مسأله سخن گفتن است كه با حركات بسيار سريع و منظم و پى در پى و جست‏وخيز زبان در جهات ششگانه، انجام مى‏گيرد.

جالب‌تر اين كه خداوند براى سخن گفتن وسيله‏اى براى انسان قرار داده كه بسيار سهل‏التناول و در دسترس همگان است؛ نه خسته مى‏شود، نه ملالى به آن دست مى‏دهد، و نه هزينه‏اى دارد. و از آن عجيب تر، مسأله استعداد تكلم در انسان است كه در روح آدمى به عنوان يك عنايت بزرگ الهى به وديعه گذارده شده و انسان مى‏تواند جمله ‏بندى‏هاى نامحدودى در اشكال بى‏شمار براى بيان مقاصد بسيار متنوع خود ترتيب دهد. اضافه بر اين، آن چنان استعدادى براى وضع لغات مختلف به او داده كه محصول آن هزاران نوع زبان است، و با گذشت زمان، برآن نيز افزوده مى‏شود.

شايان توجه اين كه: در آيات بالا نعمت «لبها» را در كنار زبان قرار داده چرا كه از يك سو بسيارى از حروف الفبا به كمك لب‌ها ادا مى‏شود، و وسيله‏ مؤثرى است ‏براى بريدن اصوات و كلمات و تنظيم حروف در كنار يكديگر.

در آغاز سوره الرحمن (آيات 1 تا 4) نيز تعبير بسيار مهمى درباره نعمت‏بيان كه مولود زبان است آمده، و بعد از ذكر نام خداوند «رحمان‏» كه رحمتش دوست و دشمن را احاطه كرده، اشاره به مهم‌ترين مواهب الهى يعنى قرآن و سپس اشاره به آفرينش انسان و بعد نعمت‏بيان را به عنوان يك موهبت عظيم بيان مى‏دارد و مى‏فرمايد: « الرحمـن\* علم القرءان\* خلق الإنسان\* علمه البيان» خداوند رحمان انسان را آفريد (و) به او بيان آموخت.» (قرآن، 55: 1-4) به‏اين ترتيب، قرآن كريم نعمت‏ بيان را به عنوان مهم‌ترين نعمت‌ها بعد از آفرينش انسان ذكر مى‏كند.

اگر نقش بيان را در تكامل و پيشرفت زندگى انسان‌ها و پيدايش و گسترش تمدن‌ها در نظر بگيريم يقين خواهيم كرد كه اگر اين نعمت‏بزرگ الهى نبود، هرگز انسان نمى‏توانست دانش‌ها و تجربيات خود را به آسانى از نسلى به نسل ديگر انتقال دهد، و سبب پيشرفت علم و دانش و تمدن و دين و اخلاق گردد.

به هر حال، نعمت‏ بيان از مهم‌ترين و شگفت‏انگيزترين نعمت‌ها و مواهب الهى است كه آسايش و آرامش و پيشرفت و تكامل انسان‌ها رابطه بسيار نزديكى با آن دارد.

اين مسأله در روايات اسلامى نيز بازتاب گسترده‏اى دارد، از جمله از سخنان اميرمؤمنان على عليه السلام مى‏خوانيم: «ماالاْنسان لولا اللسان الاّ صورة ممثلة اَوْ بهيمة مُهْمَلَة»، اگر زبان نبود انسان چه بود؟! چيزى جز يك مجسمه يا حيوان رها شده در بيابان!» (شیخ الاسلامی، 1385: 9644)

امام در اين گفتار پر معنى حق مطلب را درباره اهميت زبان بيان كرده و مى‏فرمايد آنچه انسان را از حيوانات ممتاز ساخته است همين نعمت زبان اوست.

اين احاديث را با حديث ديگرى از امام اميرمؤمنان على عليه السلام پايان مى‏دهيم، هر چند روايات در اين زمينه بيش از اين‌هاست، فرمود: أيُّهَا النّاسُ فِى الاِْنْسانِ عَشْرَ خِصالٍ يُظْهِرُها لِسانُهُ: شاهِدٌ يُخْبِرُ عَنِ الضَّميرِ وَ ...:

در انسان ده خصلت است كه آن‌ها را با زبان ظاهر مى‏كند:

شاهدى است كه از درون خبر مى‏دهد.

و داورى است كه حق و باطل را از هم جدا مى‏سازد.

و سخن‌گويى است كه به سؤالات پاسخ مى‏گويد.

و شفاعت كننده‏اى است كه سبب وصول به نيازها است.

و توصيف كننده‏اى است كه اشياء را معرفى مى‏كند.

و اميرى است كه به نيكي‌ها دعوت مى‏نمايد.

و واعظى است كه از قبيح باز مى‏دارد.

و تسلى دهنده‏اى است كه غم‌ها با او فرو مى‏نشيند.

و ستايش‌گرى است كه زنگار كينه‏ها را از دل‌ها پاك مى‏كند.

و هنرمندى است كه گوش ها به سبب او لذت مى‏برند.» (کلینی1387 جلد 8 :20)

«غزالى‏» در كتاب احياءالعلوم دين بحث‏ بسيار مشروحى تحت عنوان گناهان زبان ذكر كرده‏.و بيست نوع انحراف و آفت ‏براى زبان بر شمرده است:

1- گفتگو كردن در امورى كه به انسان مربوط نيست (و در سرنوشت او اثر مادى و معنوى ندارد).

2- بيهوده گويى و پرحرفى

3- گفتگو در امور گناه آلود مانند وصف مجالس شراب و قمار و زنان آلوده

4- جدال و مراء(منظور از «جدال‏» جرو بحث‏هايى‏است كه براى تحقير ديگران انجام مى‏شود، و «مراء» به معنى بحث‌هايى است كه به عنوان اظهار فضل و برترى جويى است.)

5- خصومت و نزاع و لجاج در كلام

6- تكلف در سخن گفتن و تصنع در سجع و قافيه پردازى و مانند آن

7- بد زبانى و دشنام

8- لعن كسى كه مستحق لعن نيست

9- غنا و اشعار (منظور اشعارى است كه محتواى باطل دارد يا با آهنگ لهوى خوانده مى‏شود.)

10- مزاح و شوخى‏هاى ركيك و زشت

11- سخريه و استهزاى ديگران

12- فاش كردن اسرار مردم

13- وعده‏هاى دروغين

14- دروغ و خبرهاى خلاف گفتن

15- غيبت كردن

16- سخن چينى

17- نفاق در سخن

18- مدح نابه‏جا و ستايش از كسانى كه شايسته ستايش نيستند

19- نسنجيده و بى‏مطالعه سخن گفتن غالباً توأم با خطاها و خلاف ها است

20- سؤال از مسائل پيچيده‏اى كه درك آن خارج از توان فكرى سؤال كننده است (غزالی، 1387: 79)

دقت و بررسى نشان مى‏دهد كه آفات زبان منحصر به آنچه در بالا آمده نيست هر چند بخش مهمى از آن را تشكيل مى‏دهد، و شايد نظر غزالى نيز احصاء تمام گناهان زبان نبوده است، به همين دليل، موارد ديگرى را مى‏يابيم كه مى‏توان بر آن بيست مورد افزود، مانند موارد دهگانه زير:

1- تهمت زدن

2- شهادت به باطل

3- خودستايى

4- نشر شايعات بى‏اساس و اكاذيب، و اشاعه فحشاء، هرچند به عنوان ذكر احتمال باشد.

5- خشونت در سخن و بى ادبى در كلام

6- اصرار بى‏جا

7- ايذاء ديگران با گفتار، و به اصطلاح نيش زبان زدن

8- مذمت كسى كه سزاوار مذمت نيست

9- كفران و ناسپاسى با زبان

10- تبليغ باطل و تشويق بر گناه و امر به منكر و نهى از معروف

**-اصول كُلّي براى دفع خطرات زبان**

حال كه روشن شد زبان در عين اين كه يكى از بزرگترين نعمت هاى پروردگار است تا چه اندازه خطرناك مى‏تواند باشد تا آنجا كه سرچشمه گناهان بى‏شمار مى‏گردد، و خرمن سعادت انسان را به آتش مى‏كشد، بايد به فكر بود كه با رعايت كدام اصول مى‏توان اين خطر بزرگ را بر طرف كرد يا به حداقل رسانيد.

از روايات اسلامى و كلمات بزرگان اخلاق و رهروان سير و سلوك الى‌الله امورى استفاده مى‏شود كه ما آنها را به عنوان اصول كُلّي براى مبارزه با آفات زبان مى‏آوريم:

**- توجه جدى به خطرات زبان**

براى پرهيز از خطرات هر موجود خطرناك قبل از هر چيز توجه كامل به خطرات آن لازم است، هر روز كه انسان از خواب بيدار مى‏شود بايد به خودش توصيه كند كه بايد مراقب خطرات زبانش باشد زيرا اين عضو مى‏تواند انسان را به اوج سعادت برساند و يا بر خاك ذلّت و شقاوت بنشاند، اگر غافل شوى همچون حيوان درنده غافلگيرى، تو را مى‏درد. اين معنى به طرز زيبايي در روايات اسلامى وارد شده است. در حديثى از «سعيد بن جبير» از رسول‏خدا صلى‌الله عليه و آله نقل شده است كه فرمود:

«اذا اصبح ابن آدم اصبحت الاعضاء كلها تستكفى اللسان انى تقول اتق الله فينا فانك ان استقمت استقمنا و ان اعوججت اعوججنا; هنگامى كه فرزندان آدم صبح مى‏كنند تمام اعضاى بدن به زبان هشدار مى‏دهند و مى‏گويند تقواى الهى را در مورد ما مراعات كن، چرا كه اگر تو به راه راست‏بروى ما نيز به راه راست مى‏رويم و اگر تو به راه كج‏ بروى ما نيز به راه كج مى‏رويم!» (کلینی1387، جلد 2: 99)

در حديث ديگرى از امام على‏ابن‏الحسين عليهما السلام آمده است: «ان لسان ابن آدم يشرف على جميع جوارحه كل صباح فيقول كيف اصبحتم؟! فيقولون بخير ان تركتنا و يقولون الله الله فينا، و يناشدونه و يقولون انما نثاب و نعاقب بك; زبان انسان هر روز صبح به تمام اعضاء بدن نظر مى‏افكند و مى‏گويد: صبح شما چگونه است؟ مى‏گويند خوب است اگر تو ما را به حال‏خود واگذارى! (سپس اضافه مى‏كنند) خدارا، خدارا، رعايت‏حال ما را بكن، و به او قسم مى‏دهند و مى‏گويند ما به واسطه تو مشمول ثواب يا عقاب واقع مى‏شويم» (همان جلد 2: 115)

**- سكوت**

هر قدر انسان كمتر سخن بگويد لغزش‌هاى او كمتر است، و هر قدر بيشتر سكوت كند سلامت او بيشتر خواهد بود. اضافه بر اين، ممارست ‏بر سكوت سبب مى‏شود كه انسان زبانش را در اختيار خود بگيرد، و از طغيان و سركشى آن بكاهد و به اين ترتيب به جايي مى‏رسد كه جز حق نگويد و جز به رضاى خداوند سخن نراند.

بايد توجه داشت كه مراد از سكوت، سكوت مطلق نيست- زيرا بسيارى از مسائل مهم زندگى اعم از معنوى و مادى و اطاعات و عبادات و نشر علوم و فضائل و اصلاح در ميان مردم، از طريق سخن گفتن است - بلكه منظور از قلة‏الكلام (كم سخن گفتن) يا به تعبير ديگر، خاموشى،در برابر سخنان فساد انگيز يا مشكوك و بى محتوا و مانند آن است. به همين دليل، در حديثى از اميرمؤمنان على عليه‌السلام مى‏خوانيم:

*«*مَن كَثُرَ كَلامُهُ كَثُرَ خَطَؤُهُ *وَ* مَن كَثُرَ خَطَؤُهُ قَلَّ حَیاؤُهُ *وَ مَن* قَلَّ حَیاؤُهُ قَلَّوَرَعُهُ وَ مَن قَلَّوَرَعُهُ ماتَ ...» كسى كه سخن بسيار بگويد خطا و لغزش او فراوان مى‏شود، و كسى كه خطا و لغزشش فراوان گردد، حياء او كم مى‏شود، و كسى كه حيائش كم شود، پرهيزگارى‏اش كم مى‏شود، و كسى كه ورعش كم شود، قلبش مى‏ميرد، و كسى كه قلبش بميرد، داخل آتش دوزخ مى‏شود!» (نهج‌البلاغه:‏349)

در حديث ديگرى از امام بزرگوار مى‏خوانيم: «الكلام كالدواء قليله ينفع و كثيره قاتل، سخن مانند دارو است، اندكش مفيد و كثيرش قاتل است!» (تمیمی آمدی،1360: 2182)

**- حفظ زبان**

اگر انسان پيش از آن كه شروع به سخن گفتن كند در محتوا و انگيزه و نتيجه سخنان خود كمى بينديشد، بسيارى از لغزش‌هاى زبان و گناهان، از او دور مى‏شود. بى‏ مطالعه سخن گفتن است كه انسان را در انواع گناهان كه از اين عضو مخصوص سرچشمه مى‏گيرد، غوطه‏ور مى‏سازد.

در حديث معروفى از پيامبراكرم صلى الله عليه و آله آمده است: «ان لسان المؤمن وراء قلبه، فاذا اراد ان يتكلم بشى‏ء تدبره بقلبه، ثم امضاه بلسانه، وان لسان المنافق امام قلبه، فاذا هم بشى‏ء امضاه بلسانه و لم يتدبره بقلبه. زبان انسان با ايمان در پشت قلب او قرار دارد، هنگامى كه اراده سخن گفتن كند، نخست در آن مى‏انديشد، سپس با زبانش آن را امضا مى‏كند; ولى زبان منافق در جلو قلب اوست، هنگامى كه تصميم به گفتن چيزى بگيرد نحست آن را با زبانش امضا مى‏كند و در آن نمى‏انديشد!» (پاکروان، غلامرضا، 1388 ج 2: 40)

در تعبير ديگرى از امام حسن‏عسكرى عليه السلام چنين مى‏خوانيم:« قلب الاحمق فى فمه و فم الحكيم فى قلبه»، قلب نادان در دهان اوست، و دهان دانا در دل او!» (مجلسی، 1386 ج 75: 374)

بديهى است مراد از قلب در اين جا همان عقل و فكر است، و بودن زبان در جلو قلب، يا در عقب آن، كنايه از تفكر و انديشه درباره محتواى سخن يا عدم آن است.

راستى چه مى‏شد اگر هميشه ما پيش از آن كه سخن را آغاز كنيم فكر خود را به كار مى‏گرفتيم و درباره انگيزه‏ها و نتيجه‏ها و محتواى سخنان خود مى‏انديشيديم كه آيا اين سخن بيهوده است‏يا زيانبار يا هتك حرمت مؤمن يا حمايت از ظالم و مانند آن، يا اين كه سخنى است‏براى خدا، و در طريق امر به معروف و نهى از منكر و حمايت از مظلوم و مبارزه با ظالم، و مورد رضاى حق و سبب خوشنودى بندگان خدا.

اين سخن را با حديثى از اميرمؤمنان على عليه‌السلام كه جامع همه مباحث‏بالا است و بر دل انسان نور و صفا مى‏پاشد پايان مى‏دهيم، فرمود: «ان احببت‏سلامة نفسك وستر معايبك فاقلل كلامك واكثر صمتك، يتوفر فكرك و يستنر قلبك، اگر دوست دارى از سلامت نفس برخوردار شوى و عيوب و كاستي‌هايت پوشيده بماند، كمتر سخن بگوى و بيشتر خاموش باش تا فكرت قوى، و قلبت نورانى گردد» (تمیمی آمدی،1360:‏ 216)

**-سكوت در سيره نظري و عملي فرزانگان تاريخ**

سبحانی تبریزی در كتاب «سيماي فرزانگان » از محمدبن مكي معروف به شهيداول، شاگرد فخر المحققين نام مي‌برد و يكي از توصيه‌هاي او را اين چنين مطرح مي‌سازد كه « زبان را از گناهاني هم چون پرت و پلاگويي، غيبت، سخن چيني و بيهوده گويي نگاه داريد» (سبحانی تبریزی، 1383: 130)

هم چنين، نويسنده بيست و پنج دستور متنوع و مفيد را از مرحوم ملامحسن فيض كاشاني (۱۰۰۷ ه- ق - ۱۰۹۰) مطرح ميسازد كه يكي از آن‌ها اين چنين است: «محافظت بر صوم ماه رمضان و تكميل آن، چنانچه زبان را از لغو و غيبت و دروغ و دشنام و نحو (مانند) آن، و ساير اعضاء را از ظلم و خيانت و فطور (افطاري) را از حرام و شبهه بيشتر ضبط كند كه در ساير ايام مي‌كرد » (‌همان‌: 86‌).

نويسنده مذكور در جايي ديگر از كتاب خود، توصيه‌هايي از شيخ احمد احسايي (۱۱۶۶-۱۲۴۲ ق) را مطرح مي‌سازد كه وي هميشه اوقات متفكر و متدبر بود كه يكي از آن توصيه‌ها اين گونه است: «در كلام، مگو مگر به قدر ضرورت و آنچه محتاجي به او در دنيا و آخرت و كوشش كن در قرائت قرآن و تدبر در معاني آن، زيرا كه قرآن كليد خزانه‌هاي علم است» (همان: 145).

عابدي در كتاب «گوهرهاي پراكنده » از لزوم سكوت در برابر استاد در موارد لازم سخن مي‌گويد. وي به نقل از شهيد ثاني اينگونه مي‌نويسد: «يك روز بين «حاج ميرزا محمد اندرماني» و «فاضل دربندي» درباره موضوعي علمي، بحث در گرفت. در اين مسئله حق با فاضل دربندي بود، با اين وضع، او در برابر برخي سخنان ميرزا محمد سكوت مي‌كرد و حرمتش را نگاه مي‌داشت. بعد از پايان بحث از او پرسيدند: «چرا هيچ جوابي ندادي ؟» گفت : «چون هنگام مسافرت به عتبات عاليات ، سه روز به درس اين عالم بزرگوار حاضر شدم، حق استادي او را ملاحظه كردم» (عابدي، 1388: 143)

رضا مختاري دركتاب سيماي فرزانگان در توصيف شخصيت آخوند ملاحسينقلي همداني (ره) به نقل از سيد صدر ميگويد: « او دائم المراقبه بود، به طوري كه چه بسا در اثناي درس از ترس اين كه مبادا از خداوند سبحان غافل شود، ساكت مي‌شد. وي شيوه‌اي همانند ابن طاووس داشت و در اثر مجاهدت‌ها و رياضت‌هايش انوار ملكوت بر او تابيدن گرفت» (ص 58). يكي از نامه‌هاي حسينقلي همداني به مرحوم سيد علي آقا ايرواني كه به گونه‌اي دستورالعملي تربيتي محسوب مي‌گردد، بدين مضمون است: «جناب آقا! الحذر الحذر من قواطع الاربعه: كثره الكلام و كثره الطعام و كثره المنام و كثره المجالسه مع الانام» (مختاري، 1385: 60)

سيدهاشم حسيني تهراني در كتاب بوستان معرفت در وصف علامه طباطبايي مي‌گويد: «چنان مستغرق انوار الهيه و مشاهدات غيبي ملكوتيه بودند كه مجال تنازل پيدا نمي‌كردند. عظمت وابهت و سكينه و وقار در وجود ايشان استقرار يافته، و درياي علم و دانش چون چشمه جوشان فوران مي‌كرد و پاسخ سؤال‌ها را آرام آرام مي‌دادند و در بسياري از مواقع كه يك سؤال بسيط و ساده‌اي از ايشان مي‌شد، در يك مسئله فلسفي و يا تفسيري و روايي، و ممكن بود با چند كلمه جواب، فوري پاسخ داده شده و مطلب تمام شود، ايشان قدري ساكت مي‌ماندند و پس از آن چنان اطراف و جوانب و احتمالات و مواضع رد و قبول را بررسي و بحث مي‌نمودندكه حكم يك دادرسي را پيدا مي‌كرد.. با آنكه اسرار الهيه در دل تابناك او موج مي‌زد، سيمايي بشاش وگشاده و زباني خموش و صدايي آرام داشت و پيوسته به حال تفكر بود» (حسيني‌تهراني 1387: 80)

غلامرضاگلي زواره، در كتاب سلوكي ملكوتي، در توصيف شخصيت تابناك علامه طباطبايي می‌نويسد: «يكي از مزاياي شگفت انگيز علامه اين بود كه با آن همه معلومات و توانايي‌هاي علمي گوناگوني كه داشت ، اكثر اوقات مجلس او با سكوت برگزار مي‌گرديد، مگر اين كه از محضرشان سؤالي مي‌شد، مانند همان فردي كه حضرت علي عليه‌السلام درباره‌اش فرموده است: من در گذشته برادري داشتم كه اكثر روزگارش را به سكوت مي‌گذرانيد، اما وقتي نوبت سخن به ايشان مي‌رسيد، مجالي براي سخن‌گويي نمي‌گذاشت.. علامه نيز اين گونه بود، تا زماني كه از او چيزي نپرسيده، سخني نمي‌گفت و البته در اوقات سكوت با اذكار و حالات باطني مشغول بود و از سيمايش كاملاً هويدا بود كه برخلاف اين سكوت و آرامش ظاهري، درونش در تحرك و تكاپو بود» (گلي زواره 1386: 114).

رضاباقي زاده در كتاب «برگي از دفتر آفتاب» در وصف جايگاه سكوت در شيوه تدريس حضرت آيت‌اله بهجت به نقل از آيت‌اله گرامي اين چنين مي‌نويسد: «وقتي در جلسه درس ايشان شركت جستم، آقا در حالي كه نشسته و زانوهايش را بغل گرفته و كتابي (ظاهراً مكاسب) در جلوشان باز بود، مسئله‌اي را طرح نمود. بعد محاسنش را گرفت و به صورت پرسشي و اجمالي به بحث پرداخت و مقداري نيز سكوت كرد... بعدها فهميدم كه ايشان با اين روش فكر فراگير را تحريك مي‌كنند تا خود شاگرد فكر كند و به نظر مي‌رسد شيوه خوبي براي وادار كردن مخاطب به انديشه است تا فقط مستمع نباشد.» (باقي‌زاده 1389: 78)

همين نويسنده به نقل از حجه‌الاسلام سيد رضا خسرو شاهي در مورد «فكر كردن حضرت آيت‌اله بهجت» قبل از سخن گفتن اين گونه اظهار مي‌دارد:

«از ديگر ويژگي‌هاي بارز ايشان آن است كه هر گاه مي‌خواهند مطلبي را بفرمايند، علاوه بر رعايت مقتضاي حال، نخست در باره سخني كه مي‌خواهند بفرمايند، فكر مي‌كنند. حتي در اين زمينه فكر مي‌كنند كه مطلب را چگونه و در چه قالب و جملاتي بگويند، به گونه‌اي كه هم كوتاه باشد و هم رساتر مطلب را افاده بكند» (همان: 199).

«ايشان خيلي تأكيد مي‌كردند بر كنترل زبان و مي‌فرمودند: «بايد زبان را كنترل كنيم، به صورتي كه بايد بيست و چهار ساعت تأمل و انديشه كنيم و يك ساعت صحبت كنيم بلكه شايد يك ساعت هم زياد باشد.» (همان: 203)

يكي از اموري كه انسان را از حركت و نيل به مقصد باز مي‌دارد ومانع توجه و حضور قلب مي‌شود، سخنان بي‌فايده و غير ضروري مي‌باشد. در اثر زياد حرف زدن و پراكنده گويي، فكر انسان پراكنده و پريشان مي شود و نمي‌تواندنسبت به خداوند متعال توجه كامل و حضور قلب پيدا كند. لذا بر انسان لازم است زبان خويش را كاملاً كنترل كند و سنجيده سخن بگويد.

علامه طباطبائي مي‌فرمود من از سكوت آثار گران بهايي مشاهده كرده‌ام. چهل شبانه روز سكوت اختيار كنيد و جز در موارد لازم سخن نگوييد و به فكر و ذكر مشغول باشيد تا برايتان صفا و نورانيت حاصل شود. ( عزیزی، 1382: 109)

نكته بسيار قابل توجه آن است كه فرزانگان و وارستگان بزرگ تاريخ اسلام و تاريخ تعليم و تربيت با سكوت‌هاي به جا و به موقع خويش درس آموختند، آنجا كه احساس وظيفه نمودند، با در نظر گرفتن مضامين برخي از احاديث و روايات ديني و تربيتي كه ذكر گرديد، اين سكوت را با كلام قاطعانه خويش در هم شكستند و به بالاترين فرياد گران در هم كوبنده ظلم و ستم در عصر و روزگار خويش، بلكه در تمامي تاريخ ، تبديل گشتند و هرگزنخواستند با خاموشي و سكوتي غير قابل تأييد، مهر تأييد بر ستم ستمگران كه ظلم آنان را مشاهده مي‌نمودند، بزنند و جالب اينكه هدف چنين كلام و قاطعيتي دقيقاً منطبق با همان هدف سكوت به جاي آنان بود؛ يعني ترويج ديانت، تربيت و اخلاق و آموختن درس عرفان، معنويت و خداشناسي

شوارتز، در كتاب« جادوي فكر بزرگ» مي‌گويد: « انسان‌هاي بزرگ، گوش كردن را به انحصار خود در مي‌آورند، حال آنكه انسان‌هاي كوچك، حرف زدن را به انحصار خود در مي‌آورند.» (شوارتز، 1389: 89)

سپس نويسنده مذكور اظهار مي‌دارد:«رهبران بزرگ، وقت بيشتري، را صرف نصيحت شنيدن مي‌كنند تا نصيحت كردن. گوش‌هاي شما مانند دريچه‌هاي ورودي هستند. آن‌ها مواد خاصي را كه قادرند به نيروي خلاق بدل شوند، در اختيار ذهن شما مي‌گذارند. از حرف زدن چيزي نمي‌آموزيم، اما براي آموخته‌هايي كه از طريق پرسيدن و شنيدن مي‌توانيم به دست آوريم، حد و مرزي وجود ندارد. يكي از راه كارهاي اين نويسنده به عنوان راهنمايي براي خود سازي آن است كه فرد در هر روز سي دقيقه صرف تفكري جهت‌دار در سكوت و آرامش نمايد. وي اعتقاد دارد پيامبران و رهبران بزرگ جهان بيشتر اوقاتشان دور از هياهوي زندگي گذشته است. رهبران سياسي نيز در تنهايي توانسته‌اند خط فكري مشخصي براي خود بيابند.» (همان: 105)

**فهرست منابع**

1. **قرآن كريم، (1384).** با ترجمه و شرح واژگان ابوفضل ابولفضل بهرام پور، ناشر: آواي قرآن
2. **نهج البلاغه، صبحي صالح. (1387).** ناشر: آواي قرآن
3. **آزادمهر، ش. (1385).** [تاریخ انبیاء، یا قصص قرآن از آدم تا خاتم](http://www.adinebook.com/gp/product/9646381553/ref=sr_1_1000_8/768-6275912-5096678)، ناشر: باربد
4. **ابن اثیر، ع. (1385).** [تاریخ کامل](http://www.adinebook.com/gp/product/9643313727/ref=sr_1_1000_1/768-6275912-5096678)، سیدمحمدحسین روحانی (مترجم) ناشر: اساطیر
5. **انوري، ا. (1376).** ديوان (با مقدمه سعيد نفيسي) نشر: نگاه، تهران
6. **باقی‌زاده،ر (1385).** برگي از دفتر آفتاب، ناشر: میراث ماندگار
7. **پاکروان،غ. (1388).** عیون انوارالرضا (ع) ناشر: پژوهشکده باقرالعلوم
8. **بلخي شفيق، ا**. **(1382).** دين باوري، نشر: طور
9. **تبريزی، ص. (1366).** ديوان اشعار، به همّت محمّد قهرمان، علمی و فرهنگی، تهران
10. **تمیمی‌آمدی، م. (1360).** غرّرالحکم و دررالکلم، دانشگاه تهران، تهران
11. **جابانی، م. (1363).** تربيت در گلستان سعدي، نشر: زمان، تبریز
12. **جامی، ع. (1386).** هفت اورنگ، ناشر: مهتاب، اهورا
13. **جزایری، ن. (1388).** قصص الانبياء، مترجم: علی اکبر میرزایی : ناشر: زهیر
14. **حافظ، ش. (1387).** [دیوان حافظ](http://www.adinebook.com/gp/product/9645981751/ref=sr_1_1000_3/462-9935104-8874033)، قاسم غنی (به اهتمام)، محمد قزوینی ناشر: پیمان
15. **حرعاملی، م. (1384).** وسائل شيعه و مستدركها ،ناشر: جامعه مدرسین
16. **حسن لي،ك. (1387).** پيام اهل دل، انوشه/92)
17. **حسن لي، ک. (1380).** فرهنگ سعدي شناسي، نشر: بنياد فارس و سعدي پژوهي
18. **حسینی تهرانی، هـ. (1387)**. [بوستان معرفت](http://www.adinebook.com/gp/product/9645601452/ref=sr_1_1000_1/787-3442575-2250883)، ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر
19. **حیدری نراقی، ع (1383).** صبر كيمياي سعادت، ناشر: مهدی نراقی
20. **خوارزمی، م. (1388).** مقل الحسين خوارزمي ج ا و 2) ناشر: انوار الهدی
21. **خوشحال، ط. (1384).** بازتاب مفهومي صبر دزر ادبيات فارسي، نشر: دانشگاه اصفهان
22. **دانش‌پژوه، م. (1388).** مروري بر زندي و آثار مصلح‌الدين سعدي شيرازي، تمشك
23. - **دشتي، ع. (1388).** درقلمرو سعدي: امير كبير
24. **دهخدا،ع. (1387).**  ،لغت نامه، ناشر: موسسه انتشارات دانشگاه تهران: چاپ دوم
25. **راغب اصفهانی، ح. (1388).** ترجمه فارسي مفردات راغب، ناشر: نوید اسلام
26. **رشیدپور، م. (1386).** مباني اخلاق اسلامي، ناشر: انجمن اولیاء و مربیان
27. **ری شهری، م. (1386).** ميزان الحكمه ،ناشر: دارالحدیث
28. **زرين كوب، ع. (1386).**حديث خوش سعدي، اساطير، تهران
29. **اصفهانی، ن. (1384).** مقام صبر، ناشر: دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران
30. **سبحاني، ج. (1387).** سيماي فرزانگان، انديشه قم
31. **سعدی، م. (1384).** [کلیات سعدی](http://www.adinebook.com/gp/product/9647928300/ref=sr_1_1000_3/316-6064671-8030454)، مصحح، محمد فروغی، نشر: شقایق
32. **سیدارتز، د. (1389).** جادوي فكر بزرگ (مترجم ) ژنا بخت آور ناشر: فیروزه
33. **شهیدی، ج. (1386).** تاريخ تحليلي اسلام تا امويان، ناشر: مرکز نشر دانشگاهی
34. - **شیخ الاسلامی، ح.** **(1385).** غررالحكم (ترجمه فارسي) ناشر: انصاریان
35. **صالحی، ن. (1388).** گنجينة حكمت، ناشر: ارغوان دانش
36. **صلاحي، ع، (1372).** گفتار طرب انگيز، ناشر: باران
37. **صفا، ذ. (1342).** ، تاريخ ادبيات در ايران، بنياد فرهنگ ايران، تهران
38. **طوسی، م. (1387).** اخلاق ناصري، به اهتمام سیدعبدالهادی قضایی ناشر: هزاد
39. **عابدزاده، ا.** **(1385).** صبر در كلام وحي، ناشر : داود کراری ، قم
40. **عابدی،م. (1388).** گوهرهاي پر اكنده ناشر: سروش
41. **عزیزی، ع. (1382).** سيماي اخلاق در آثا ر حسن‌زاده عاملي، ناشر: صلاه
42. **عطّار نيشابوری، ف. (1381).** تذکره الأولياء، چاپ چهارم، تهران: صفی عليشاه
43. **عطار، م.** **(1383).** اسرار نامه و پند نامه، مقدمه (فرشید اقبال) ناشر: اندیشه
44. **غزالی، م.** **(1387).** مختصر احياء العلوم، ناشر: انتشارات کردستان،
45. **فردوسي، ا.** **(1385).** شاهنامه، ج3 ، طلايه، تهران
46. **فروغي، م.** **(1374).** گلستان، اميركبير، تهران
47. **فریده حسین، ث.** **(1388).** مبانی دینی و روانشناختی صبر، ناشر: تندیس
48. **فيض‌الاسلام‌، ع. (1388).** ترجمه و شرح نهج‌البلاغه، نشر فقيه، قم
49. **قرائتی، م.** **(1388).** سیمای صابران، نشر: طوبی، قم
50. **قرائتی، م.** **(1385).** فرهنگ اسلامی، ناشر: سازمان نهضت سوادآموزی
51. **قرشی بنابی، ع. (1388).** قاموس قرآن، ناشر: دارالکتب الاسلامیه
52. **كلانتري، ا. (1383).** پاداش صبر، اسوه، تهران
53. **كمالي سروستاني، ک.** **(1385).** سعدي شناسي، (دفتردوازدهم)، مركز سعدي شناسي، شيراز
54. **کلینی، م.** **(1387).** اصول كافي ( ترجمه) ، مترجم: سیدمهدی آیت‌اللهی ناشر: جهان آرا
55. **گلی زواره، غ.** **(1388).** [سلوکی ملکوتی](http://www.adinebook.com/gp/product/9642933006/ref=sr_1_1000_1/787-3442575-2250883)، ناشر: الذاکرین
56. **لطف‌الله، د.** **(1387).** [سکوت و سخن: شاهکارهای موضوعی شعر فارسی](http://www.adinebook.com/gp/product/9640800775/ref=sr_1_1000_1/838-4904985-8051612) ناشر: مدرسه
57. **مجلسی، م.** **(1386).** بحارالانوار، ناشر: اسلامیه
58. **مختاري، ر.** **(1388).** سيماي فرزانگان، بوستان قم
59. **مشيري، م.** **(1382).** سرو قامت دوست، آگاهان، تهران
60. **موحد، ض.** **(1374).** سعدي، نشر: مرواريد، تهران
61. **موسوی اصفهانی،** **ج.** **(1388).** فروغ حكمت در نهج‌البلاغه، ناشر: حوزه علمیه قم
62. **مولوی، ج.** **(1383).** مثنوی معنوی، تهران، پژوهش، هفتم
63. **مولوی، ج.** **(1379).** ديوان شمس، چاپ چهاردهم، جاويدان، تهران
64. **مولوی، ج.** **(1379).** گزيدة فيه ما فيه ، چاپ هفتم،: علمی و فرهنگی، تهران
65. **مولوی، ج.** **(1362).** مثنوی معنوی، به اهتمام رينولد نيکلسون، چاپ نهم، امير کبير تهران
66. **هاشمي، ح.** **(1387).** زندگي‌نامه‌ي سعدي، نشر: آينده، تهران

[آسان داک](http://www.Asandoc.com): www.Asandoc.com